

# کینہند

نشریہ دوماہانہ بخش مطبوعاتی - فرهنگی سفارت ہند (تہران)

شماره ۵۲، ژوئن - ژوئیہ ۲۰۱۳ م.، خرداد - تیر ۱۳۹۲ ش.



# مدرسه سفارت هند - تهران

(یک مدرسه بین المللی عالی)

## نکات برجسته:

- پیش دبستانی تا کلاس دوازدهم
- تمام درس ها به زبان انگلیسی تدریس می شود
- آموزش با کیفیت عالی با تأکید بر رشد شخصیتی منسجم
- گروه معلمان و دبیران بسیار ماهر و متعهد
- آزمایشگاه های کاملاً مجهز
- کامپیوتر با دسترسی به اینترنت
- فعالیتهای ورزشی (داخل سالن و هوای آزاد)
- آمفی تئاتر چند منظوره
- سرگرمی های همزمان برای عرضه و بهبود بخشیدن استعدادها
- وابسته به هیئت مرکزی آموزش متوسطه ( Central Board of Education)، دهلی نو
- تسهیلات ایاب و ذهاب از تمام نقاط شهر
- چند ملیتی به معنای واقعی ( شاگردان بیش از ده کشور مشغول تحصیل هستند )
- تشویق نوآوری، ابتکار و خلاقیت
- القا و آموزش ارزش های انسانی
- بوفه با خوراکی های بهداشتی

ریاست مدرسه : جوگال کیشور

تلفن: ۰۰۹۸-۲۱-۷۷۵۳۴۶۴۰

دورنگار : ۰۰۹۸-۲۱-۷۷۵۲۰۲۴۲

نشانه الکترونیکی : kvtehran@yahoo.com

# آئینه هند

( نشریه بخش مطبوعاتی - فرهنگی سفارت هند - تهران )

شماره ۵۲، ژوئن - ژوئیه ۲۰۱۳ م.، خرداد-تیر ۱۳۹۲ ش.

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

سر دبیر: دکتر عبدالسمیع (دبیر سوم)

abdulsami008@gmail.com

مترجم و ویراستار: سید عبدالقادر هاشمی

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۲	در آئینه ی تصویر
۶	کبوتر بازی / متن: آرون گانپاتی (Arun Ganapathy)
۹	پاس داری هنر (فضیلت) در اسطوره‌ها و حماسه‌های ایران و هند
۱۳	حقیقت جهانی سازی و پیوندهای فرهنگی / سریش ک. گوپال (معاون وزیر شورای ارتباطات فرهنگی هند)
۱۵	پیشینه فرهنگی ایران و هند / دی.پی سریواستاوا (سفیر هند در ایران)
۱۶	گزارش شب ایران و هند / ترانه مسکوب
۱۸	معجزه هند در آسیا / دکتر داریوش شایگان
۲۰	ایران و هند - پیوندی هزاران ساله / دکتر فتح الله مجتبابی
۲۱	هند شگفت انگیز؛ کلان شهرهای هند
۳۰	دکتر مجتبابی و دکتر شایگان دو هندشناس برجسته ایرانی
۳۲	شب گیتانجالی
۴۳	آمیتاب باچان

**خوانندگان عزیز و گرامی!** ما از انتقادات و پیشنهادات شما استقبال می کنیم و از شما دعوت می کنیم که مقالات و نوشته های خود را راجع

به روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ایران و هند (به صورت افتخاری) برای انتشار در این مجله ارسال نمایید.

نشانی ما عبارت است از: تهران - خیابان میرعماد - شماره ۲۲ یا تهران صندوق پستی شماره ۴۱۱۸-۱۵۸۷۵

نشانی الکترونیکی: indemteh@dpimail.net دورنگار: ۸۸۷۵۵۹۷۳ - ۸۸۷۴۵۵۵۷

**علاقه مندان به این مجله می توانند با نشانی مجله مکاتبه نمایند تا برای آنها به طور رایگان ارسال گردد.**





# شب گیتانجالی

با حضور:

دی. پی. سری واستوا

فتح الله مجتبابی

ع. پاشایی

گلبگ برزین

علی دهباشی

درشن سینگ (طبلا)

علیرضا بروجردی (سی تار)

قرائت متن آندره ژید با ترجمه سروش حبیبی

قرائت سروده های علی اکبر دهخدا و ملک الشعرا بهار در رثای تانگور

و نمایش فیلم مستند

یکشنبه ۲۷ اسفند ماه ۱۳۹۱ (۱۷ مارس ۲۰۱۳)

خیابان ولیعصر، سه راه زعفرانیه، خیابان عارف نسب

شماره ۱۲ ساختمان کانون زبان پارسی



بخارا





جناب آقای علی دهباشی، سردبیر مجله بخارا



ع. پاشایی در حال ایراد سخنرانی به مناسبت شب گیتانجالی



جناب آقای گوپال، معاون وزیر شورای ارتباطات فرهنگی هند در حال ایراد سخنرانی در مراسم شب گیتانجالی در تهران



بخش پیام ویدیویی دکتر فتح الله مجتبابی به مناسبت شب گیتانجالی



گلبرگ برزین در حال ایراد سخنرانی به مناسبت شب گیتانجالی





محسن برزین در حال ایراد سخنرانی به مناسبت شب گیتانجالی

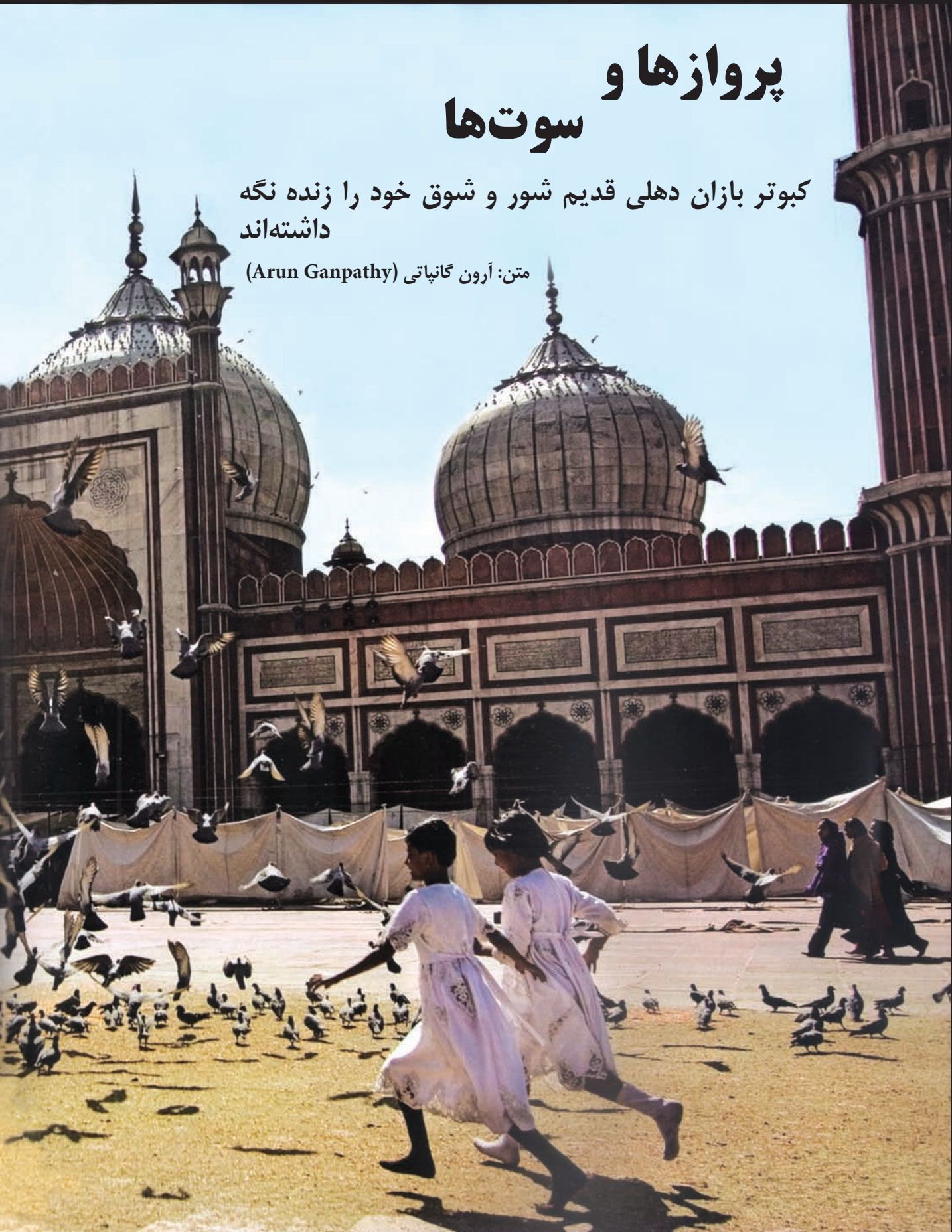


اجرای موسیقی هندی به مناسبت شب گیتانجالی

# پروازها و سوتها

کبوتر بازان دهلی قدیم شور و شوق خود را زنده نگه  
داشته‌اند

متن: آرون گانیپاتی (Arun Ganpathy)











ساعت سه بعدازظهر یک روز زمستان بود. چند روز گذشته مه آلود بود اما آن روز هوا صاف بود و آسمان روشن. روی تراس خانه‌ی کوچک ندیم احمد باد سرد ملایم می‌وزید ولی آفتاب هنوز هم تند بود. ناگهان ندیم سوت بلندی کشید و به سوی آسمان نگاه کرد. او چوبی را که سر آن پارچه بسته بود، تکان می‌داد و فریاد می‌کشید: "اُو، اُو، اُو ( بیائید، بیائید، بیائید)". چشمانم دست و سرش را دنبال کردند و دیدم که دسته‌ای از کبوتران صورتی، سفید، قهوه‌ای و خاکستری روی پشت‌بام‌های اطراف و پشت‌خانه‌های آجرنما پائین می‌آمدند و بالا می‌رفتند.

ندیم و دوستش شکیل بخشی از سنت کبوتربازی هستند. این به عصر امپراتور مغول، اکبرشاه برمی‌گردد. گفته می‌شود که وقتی جهانگیر در کودکی سخت مریض شد، اکبرشاه نگران اعلام کرد که به هر کسی که در بهبود یافتن پسرش کمک کند، جایزه‌ای اعطا خواهد کرد. در پاسخ عارفی اعلام کرد که اگر شاهزاده را در اتاقی پر از کبوتر نگه دارند، خوب خواهد شد. سخنان عارف به حقیقت پیوست و جهانگیر بهبود یافت و علاقه‌ای به کبوتران پیدا کرد. هنگامی که او امپراتور شد، کبوتربازان از مصر و بغداد در دربار او جمع شدند و جهانگیر از آنان هنر کبوتربازی را یاد گرفت- ندیم که مقداری دیگر دانه برای کبوتران انداخت و آن‌ها برای بدست آوردن دانه‌ها روی یکدیگر غلتیدند گفت: " در آن زمان کبوترها را فقط برای پیغام رسانی مورد استفاده قرار می‌دادند اما وقتی آن کار خاتمه یافت کبوتربازی به عنوان یک بازی و سرگرمی ادامه یافت. این بازی هنوز هم در آگرا، دهلی و لکهنو پر طرفدار است. او ادامه داده گفت: "این یک چوتیدار [کاکلی] حیدرآبادی است." او به یک کبوتر سفید رنگ که چشمان قرمز داشت اشاره کرده افزود: " ببینید او یک کاکل دارد.

دانه‌ها دیگر تمام شده بود و کبوترهای نر به دنبال کردن ماده‌ها پرداخته بودند. ندیم پایش را به زمین کوبید و کبوترها با هم پرپر زدند و مانند بالگردی به پرواز درآمدند. درست وقتی که فکر کردم او آن‌ها را برای همیشه از دست داده است دوستش شکیل انگشتانش را توی دهن گذاشت و با صدائی آرام سوت زد. بی درنگ کبوترها برگشتند و به سوی تراس ندیم پر زدند. من از شکیل پرسیدم چگونه توانستی این کار را انجام دهی؟ او در پاسخ گفت که سوت با صدای بلند معنی‌اش پرواز کنان دور برو و صدای آرام معنی‌اش اینست که برگردید، فریادی است که آنها را وامی‌دارد درست رفتار کنند."

من پرسیدم: " این جا تمام پشت بام‌ها شبیه هم است. کبوترها چگونه می‌فهمند که به کدام یک برگردند؟" او گفت: " ما آنها را تربیت می‌کنیم. روز اول ما به کبوترها هیچ غذائی نمی‌دهیم و سپس در ساعات معین و تدریجاً غذا می‌دهیم. از این گونه عادت‌ها کبوتران می‌فهمند که آنها به کدام دسته و کدام خانه تعلق دارند. ما همچنین آنها را طوری تربیت می‌کنیم که صداهای ما و سوت‌های ما را بشناسند.

ادامه در صفحه ۴۰



## پاس‌داری هنر (فضیلت)

### در اسطوره‌ها و حماسه‌های ایران و هند

نویسنده: سیده الهام باقری

همه‌ی داستان از آن‌جا آغاز می‌شود که پسرعموهای هندی به جان هم افتادند بر سر زمینِ بهتر! گیریم برادران باشند در اسطوره‌های ایرانی. خاندانی از طبقه‌ی اجتماعی خاص. در هند نوادگان ناپاک بهاراتا-پادشاه هند و آریایی خاندان «ماه» و پسر پادشاه «دوشیانتا» (Dūśyanta) و الاهی «شکونتلا»- همان خاندان «کورو»<sup>۱</sup> که چشم نداشتند حکومت پسرعموهای خود (خاندان پانداوه<sup>۲</sup>) را بر سرزمین دهلی ببینند. درست مانند اسطوره‌ی فریدون و سه پسرش که قلمرو فرمان‌روایی‌یش را میان آن سه: ایرج، سلم و تور تقسیم کرد و برادران نمی‌خواستند فرمان‌روایی ایرج را بر ایران ببینند. «حسادت» و «زیاده‌خواهی» اگر به هم بیامیزد، می‌شود «آز» و کورشان کرد چنان که به نیرنگ آلوده شدند. در مهابهاراتا، آن‌گونه دغل می‌بازند، که در بازیِ قمار، «یودهش‌تهیرا»<sup>۳</sup> می‌ناشنا به بازی، به نیرنگ پسرعموها می‌بازد زمین‌اش را و برادران‌اش را و همسر باوفایش «دروپادی» (دارثوپاد) را! شرم و خشم برای رفتار ناجوان‌مردانه‌ی پسران، چنان «درتاراشترا»<sup>۴</sup>ی (دهرتراشت) کورچشم بینادل را فرامی‌گیرد، که برادران و همسر یودهش‌تهیرا را آزاد می‌کند. اما جنگ دیگر ناگزیر است. دو اردوگاه کوروها و پانداوه‌ها

۱ - کوروه (kaurava)ها یا «کوراواس»ها (kauravas).

۲ - پانداوه (پنجال/پانداواس)ها (pandavas).

۳ - یودهش‌تهیرا = جدشتر = جدشتر = یودهش‌تهیرا، (yudīṣṭahīra) به معنای «پایدار در نبرد» پسر بزرگ شهریار پاندو/پرتیه (خدای دادگری) و شه‌بانو کنتی/کونتی، ملقب به: درمراج، بیبهاتسو، بیر به ظاهر آدمی، گردونه سوار، بسیار قدرتمند، نیزه‌انداز مشهور.

۴ - دهرتراشت = درتاراشترا، پدر صد کوروه است. لقب‌های دیگر او: دوریودهاما، دوریودانا، گاندهاری، سویودهانا، شهریار هستیناپور. ویاسا پس از مرگ پدرش سرپرست او شد. او از روز زادن نابینا بود. او به خواهش بهیشما با گندهاری، خواهر شاکونی ازدواج کرد.

صف‌آرایی می‌کنند. پهلوانان: «آرجونا»<sup>۵</sup> و «کریشنا»<sup>۶</sup> به یاری پانداوه‌ها می‌آیند؛ و در اردوگاه کوروه‌ها، سردار لشکر «بهیشما»<sup>۷</sup> است. پیر فرزانه و پاک و ارجمند. پهلوان سال‌خورده. آن‌که آرجونا بروی پاهایش پرورده شد. سرنوشت جنگ‌های آغازین که با پیروزی پانداوه‌ها همراه است، در میانه‌ی جنگ دگرگون می‌شود. «دوربوده‌ها» - رأس ستمگران و پسر ارشد درتاراشترا - بهیشما را پیر خواند؛ اما در دل می‌دانست که او هیچ دل‌اش نمی‌خواهد با پانداوه‌ها بجنگد. همین شد که از او خواست از سرداری لشکر کنار رود. خون غیرت بهیشما جوشید و تصمیم گرفت سرنوشت جنگ را یک‌سره کند. در رویدادی بی‌نظیر در اسطوره‌های کل خاورمیانه، پهلوانان پانداوه نزد بهیشما رفتند و از او راز پیروزی خود را بر کوروه‌ها پرسیدند! بهیشما که از این جنگ، سخت دل‌گیر بود، به آنان گفت راز پیروزی پانداوه‌ها در این جنگ، کشتن او، یعنی بهیشماست. بهیشما راز مرگ خود را آشکار ساخت تا پانداوه‌ها ببرند و حق به حق‌دار برسد. چنین شد؛ و آرجونا بهیشما را کشت؛ و پانداوه‌ها به سرزمین خود بازگشتند؛ اما پایان پیروزی راستی و پاکی بر ناپاکی، مطلق نیست. آرجونا چنان اندوهگین و شرم‌منده بود که خود را به کوه‌ها تبعید کرد، تا درد بکشد و افسوس بخورد برای این پهلوان‌کشی. کیفردهنده کسی نیست جز ریاضت‌کش! چنین خودسازی اسطوره‌یی، چنین فضیلت‌گرایی در پایان بی‌سرانجام و رهاشده و بی‌قطعیت، یادآور شیوه‌های نو داستان‌نویسی است.

جز پسران ناپاک بهاراتا، دیگران هم‌اره در نهب وجدان و برتر دانستن و خواستن فضیلت‌اند. گویی فضیلت با فضیلت می‌جنگد، تا سرانجام بالاترین فضیلت، یعنی حق و راستی پیروز گردد. همه‌ی پهلوانان پاک این داستان می‌خواهند این فضیلت را پاس بدارند؛ حتا درتاراشترا و بهیشما از اردوگاه کوروه‌ها! و حق بزرگ، حق آغاز و انجام، مه‌بهاراتاست. یعنی هند بزرگ؛<sup>۸</sup> یعنی سرزمین مرکز قدرت؛ و همه‌ی فضیلت‌ها می‌بایست و در تقدیرشان است که در برابر این حق کنار بنشینند؛ و پیش‌برنده و تعیین‌کننده‌ی همه‌ی واکنش‌های پهلوانان پاک، ندای وجدان است.

در این سروده‌ی عظیم، با بیش از یکصد هزار بیت (۴۴۰ هزار اشلوک)<sup>۹</sup> و در هجده دفتر<sup>۱۰</sup> [= «فن» (parvan)]، کهن‌الگوهایی ویژه و یگانه آفریده شده‌اند: ندای وجدان، شرم، حفظ راستی و پیروزی نسبی نیکی بر بدی. کهن‌الگوهای مشترک با اسطوره‌های ایران نیز آشکار می‌گردد: پسند سرزمین مرکزی.

در اشتراکات کهن‌الگوها، درمی‌یابیم پسند سرزمین مرکزی و جنگ برای سرزمین بهتر، چنان در ناخودآگاه جمعی این دو مردم (هند و ایران) ریشه دارد، که بخشی از تاریخ این دو سرزمین شده است. این‌که سرزمین بهتر کدام است و از آن کیست، به سلسله بحران‌هایی در گذر تاریخ دامن زد که سرانجام به تقسیم هردو کشور انجامید. اختلاف‌ها و درگیری‌های محلی به اختلاف‌های کشوری و از آن به درگیری‌های میان دو کشور همسایه انجامیده است، که همگی از همین کهن‌الگو ریشه گرفته است: پسند سرزمین مرکزی و کشمکش بر سر مرز!

اما تفاوت کهن‌الگوهای این دو سرزمین نیز بسیار مهم است. آن‌چه در ناخودآگاه مردم سرزمین هند ریشه دوانده و پاس‌داری شده و در

۵ - آرجونا=ارجن = آرژن، به معنای «سفید، رخشان، تابنده»، شاهزاده است و منسوب به پدر آسمانی ایندرا و کوتی، مقامی چون اسفندیار در ایران دارد. دل‌آور گردونه‌سوار، نگهبان شیک‌پانندین و دست‌نیافتنی است. از نام‌های او: پهل‌گونا. بهیشما فصلی درباره‌ی دست‌نیافتنی بودن او در مه‌بهاراتا گفته. او هر پهلوانی را که شکست می‌داده و می‌خواست او را ضعیف نشان دهد، لباس‌اش را از تن‌اش درمی‌آورد. نگهبانان‌اش: یوده‌امانیو، اوتامانوجا، چهار برادر داشت: بهیما، یودهش‌تهیرا، فکولا، سهه دوا

۶ - به معنای «جذاب متعال»، نی‌نواز است و توانا، خدای خدایان، خدای پاک بی‌آلایش، فرمان‌روای کل جهان، دارنده‌ی تیجس (نور، روشنی)، نام‌های دیگر او: یاناردانا، گاو نر یادواها، گوویندا، واسودوه، مادهاوا، چشمان‌اش عَناب، لباس ابریشم زرد با رنگ پوست یاقوت کبود، بهترین و برترین ساتواتا، او طرف‌دار پرتنه است و نابودکننده‌ی اهریمن «مدهو». کریشنا ظهور ویشنو است در پنج هزار سال پیش در جنگی بزرگ به نام کوروکشترا. طی این جنگ، کریشنا به دوست و مرید خود آرجونا آموزش‌های مهمی را در زمینه‌ی شناخت روح، خداوند، و سه راه رسیدن به خداوند راه، یعنی راه شناخت (جنانایوگا)، عمل (کارما یوگا)، و عشق (باکتی یوگا) می‌گوید. این آموزش‌ها در کتاب «بهاگاوادگیتا» آمده که کتاب مقدس اکثر شاخه‌های آیین هندو و خود بخشی‌ست از حماسه‌ی بزرگ مه‌بهاراتا که به همراه رامایانا دو منظومه حماسی بزرگ هند به شمار می‌روند. در «بهاگاوادگیتا» کریشنا بارها خود را شخصیت‌اعلائی خداوند و منشأ تمام کائنات معرفی می‌نماید. آرجونا در بخشی از این گفت‌وگو از او می‌خواهد فرم اصلی و جهانی خود را به او نشان دهد که کریشنا با این درخواست موافقت می‌کند.

۷ - بهیشما = بهیشم = بهیکم = دواورت، معروف به: نیک‌مرد، دوست‌داشتنی، مرد رودخانه، پسر گنگا، از تبار بهاراتا، هشتمین فرزند شانتانو و سیتوتی که برخلاف برادران پیشین خود زنده ماند و عمری دراز داشت؛ اما سوگند خورد هرگز پادشاه نشود، نیای کوروه‌ها و پانداوه‌ها، پهلوان - حکیم، نخستین پهلوان و پیش‌کسوت پهلوانان، پرورنده‌ی پاندو و دهرتراشت، پیر خرد که بیش از همه بر رازهای جهان آگاه است،

۸ - مها (مهات) = بزرگ + بهاراتا = سنگین. نام دیگر هند = «هند عظیم»

۹ - اشلوکا یا اشلوک یا سلوکه (sloka)؛ هر اشلوک ۶۵ حرف دارد.

۱۰ - یعنی بیش از هفت برابر ایلید و ادیسه.



گذر تاریخ پی‌درپی بازتولید گردیده، در ایران به شیوه‌ی دیگر رخ می‌نماید.

داستان مشابه مه‌بهاراتا در اسطوره‌های ایرانی، هرچند بسیار به این یکی نزدیک است، آغاز و پایانی دارد از جنسی دیگر. داستان با اختلاف برادران بر سر پسند زمین بهتر آغاز می‌شود؛ و با پیروزی پسر ایرج و رسیدن حق به حق‌دار و خوبی بر بدی پایان می‌پذیرد؛ اما این داستان با کشته شدن یکی از قهرمانان کلیدی اسطوره همراه است: ایرج را برادران ناپاک می‌کشند؛ و همین، کهن‌الگوی متفاوتی را از آن دیگری (هند) می‌آفریند. نخست «مظلومیت» است. ایرج با نیک‌اندیشی ذاتی اسطوره نزد برادران رفت-درست همانند رفتن یودهش‌تهیرا به نزد دوریودهانا. اما برادران با نیرنگ او را کشتند؛ یعنی کهن‌الگوی مظلومیت - که چه‌قدر در روند تاریخ ایران نقش دارد- کهن‌الگوی دیگری را آفرید: برادرکشی؛ و این یکی نیز در تاریخ ایران بسیار و بسیار تکرار شده است.

بهاراتای نابینا و فریدون نیز به هم، هم همانندند؛ هم نه. هردو هنگام زنده بودن سرزمین‌شان را تقسیم کردند و هیچ‌کدام عطش حفظ قدرت تا پایان عمر را ندارند؛ آن‌چه در داستان گشتاسپ به مرگ اسفندیار، پهلوان ارجمند می‌انجامد؛ هردو نگران سرنوشت آن فرزندانند که حق‌اش پایمال شده است؛ هردو به خاندان به‌حق فرزندان یاری می‌رسانند. در مه‌بهاراتا با آزاد کردن پانداوه‌ها از زندان کوروه‌ها و در ایران، با حمایت از فرزند ایرج. اما وجه تمایزشان این است که، فریدون، خود در ایران مستقر است؛ و از آن پاس‌داری می‌کند. اوست که فرزند ایرج، یعنی منوچهر را بر تخت می‌نشانند، تا او بابت «خون پدر» «کین‌خواهی» کند. درست با این اندیشه، کهن‌الگوی دیگری شکل می‌گیرد: انتقام. کهن‌الگویی مشترک با اسطوره‌های سرزمین‌های غربی ایران و یونان. عنصر پیش‌برنده‌ی اغلب اسطوره‌های یونانی.

می‌بینیم که در ایران برای حفظ آن حق بزرگ، حق برتر و حق آغاز و پایان (حفظ سرزمین) کهن‌الگوهای زیر شکل می‌گیرد: مظلومیت، برادرکشی، انتقام؛ و چنین است که این کهن‌الگوها در ناخودآگاه جمعی تاریخ ایران پی‌درپی رخ می‌نماید و تکرار می‌شود.

بماند همانندی‌های برخی جنبه‌های زاده شدن و زندگی کریشنا و زال و هم‌زمانی حضور هر دو در روند داستان تقسیم سرزمین و حفظ هر بخش، که از نزدیکی خاستگاه آغازین این دو پهلوان اسطوره‌ی نشان‌دار و در دست انسان دو سرزمین و با چکش زمانه و اندیشه دگرگونی‌هایی یافته؛ آن‌گون که کریشنا دیگر برای هندوان خداست و زال برای ایرانیان نماد دسیسه با یاری نیروی برتر سیمرغ.<sup>۱۱</sup>

در پایان، می‌توان نتیجه گرفت که اسطوره‌های یک سرزمین، سرنوشت آن را می‌سازد. خود اسطوره‌ها را نیز اندیشه‌ی مردمان آن سرزمین

۱۱ - در تاریخ هند و هند باستان، مهم‌ترین منطقه‌ی فرهنگی، دره‌ی سند است. وداها - کهن‌ترین اثر هندوایرانی و هندواروپایی - در دره‌ی سند شکل گرفته و تحول یافته است. هم‌چنین بسیاری از ادیان هندی در این منطقه رشد کرده‌اند؛ به‌ویژه آیین ویشنو که یکی از مکتب‌های بزرگ دینی هند است و به شخصیت کریشنا برمی‌گردد و هنوز هم خدای محبوب هندوهاست. افسانه‌ی کریشنا بسیار پیچیده است. گویا عناصر غیرآریایی نیز در آن نفوذ و رخنه کرده باشد. داستان‌های مه‌بهاراتا به دره‌ی سند متعلق نیست؛ اما هم‌عصر است با زمانی که در شرق ایران-افغانستان کنونی - حماسه‌های اوستایی پدید آمد. سپس فرهنگ آمیخته‌ی عظیم «ایرانی-هندی-یونانی» شکل گرفت و داستان‌ها و روایت‌های حماسی -از جمله داستان‌های زال و رستم- پدید آمدند و اوج گرفتند. در واقع عصر حماسه‌سرایی هند و ایران به هم نزدیک است. هم از نظر زمانی؛ هم مکانی. از سوی دیگر، شخصیت زال و رستم - یعنی آمیزه‌ی از این دو- به کریشنا نیز نزدیک است. کریشنا، پهلوان-خدای فرهنگ سندی به هنگام زاده شدن از خانه رانده شد؛ یعنی کهن‌الگوی فرزند رانده‌شده (زال ایرانی) در هردو فرهنگ هند و ایران وجود دارد. علت رانده شدن کریشنا و زال، پهلوان-پادشاه ایرانی با هم متفاوت است؛ اما نکته‌ی اساسی مشترک این‌که: زال با موی سپیدش شوم دانسته می‌شد. هنگام تولد کریشنا نیز دایی‌یش پادشاه است. پیش‌گویان به او گفته‌اند که فرزند خواهر تو فرمان‌روایی تو را از تو می‌گیرد. برای همین، او یکی یکی فرزندان خواهر خود را کشت. نکته‌ی دیگر این‌که، کریشنا بانی مذهب عشق و محبت، پرچم و الهام و مظهر عبادت عرفانی‌ست. همین شباهت دیگر زال و کریشنا را رقم می‌زند. زیبایی بسیار کریشنا توجه تمام زنان را به خود جلب می‌کند. زال هم هواخواهان بسیار دارد. محبوب زنان بودن نیز کهن‌الگوی دیگری‌ست برای شباهت زال و کریشنا. هم‌چنین زال به سبب رابطه‌اش با سیمرغ به نیرویی فراابشری دست دارد. او را داستان می‌نامند که مقصود جادویی بودن‌اش است؛ اما بیش‌تر از سحر و جادو، وجود نیرویی فراابشری‌ست که او را از دیگران متمایز ساخته. درست همین ویژگی در کریشنا وجود دارد. او نیز با نیروهای فراابشری‌یش روال حماسه را پیش می‌برد. سوم آن‌که، کریشنا پهلوانی مغلوب‌نشدنی‌ست. درست مانند رستم. پهلوانی‌های کریشنا در کودکی، درست مانند پهلوانی‌های رستم است. کریشنا پهلوان بزرگ عصر خویش است. هیچ رقیبی در سراسر هند ندارد و در همه‌ی نبردهای بزرگ -به‌ویژه در مه‌بهاراتا- حضور دارد. باز هم الگوی رستم است که تکرار می‌شود. چهارم آن‌که، شاهزاده خانمی زیبا از دور وصف زیبایی‌های کریشنا را شنید و بدون آن‌که او را دیده باشد، برایش پیام عاشقانه فرستاد. کریشنا نیز این زن را زدید. این شاهزاده‌خانم گویی آمیزه‌ی است از رودابه و تهمینه. عشق رودابه به زال و این‌که دخترکان و کنیزان را پیش زال فرستاد و او را به نزد خود دعوت کرد، درست همانند است با عشق شاهزاده‌خانم هندی به کریشنا. هرچند بر اثر تأثیر فرهنگ اسلامی دیگر نمی‌شود گفت زال، رودابه را از کاخ زدید. دیگر پیوند ازدواج به میان آمده. عشق رستم و تهمینه که در آن تهمینه به خوابگاه رستم وارد شد، نیز درست همانند است با محبوب زنان بودن کریشنا و آمدن‌شان به سراغ وی. در واقع در مقایسه‌ی این دو داستان، زنان‌اند که به سراغ مردان می‌روند. پنجم این‌که، کریشنا پس از پهلوانی‌های بسیار، سرانجام در یک شکارگاه -نه در میدان جنگ- به پیش تیر می‌خورد و می‌میرد. مرگ رستم و کریشنا نیز به هم می‌ماند. هر دو در شکارگاه کشته می‌شوند. نمی‌توان گفت شباهت میان کریشنا و رستم و زال، دلیلی‌ست بر وام گرفتن یکی از دیگری.

پدید می‌آورند. پس سرنوشت هر ملتی به‌راستی در دستان و اندیشه‌ی همان ملت است. واکاویدن اسطوره‌ها و مقایسه‌ی آن‌ها با سرزمین‌های دیگر برای رسیدن به کهن‌الگوها، شاید به روان جمعی و بازتولید هنرمندانه و هوشیارانه‌ی نوابغ هر سرزمین یاری برساند، تا بتوانند در این بازخوانی متن اسطوره، با تغییر اندیشه‌های جمعی، سرنوشت سرزمینی را تغییر دهند و طرحی نو دراندازند.

می‌گویم نوابغ هر سرزمین، چون معتقدم یک‌صد شاعری که در گذر هشتصد سال داستان مه‌بهاراتا را نوشته‌اند، -هرچند سرایش آن را به «ویاسا» (Vyāsā Seer Dwaipayana) فرزانه-پیامبر هندی نسبت داده‌اند- نوابغی بودند که درست مانند کار عظیم فردوسی و شاهنامه‌نویسان هم‌دوره‌اش در هزار سال پیش و بهرام بیضایی در برخی اسطوره‌ها و کهن‌الگوها -از جمله: آرش/آرجونا - دگرگونی ایجاد کرده و آن را به‌روز نموده‌اند.

در پایان فضیلت‌هایی را که در مه‌بهاراتا ستایش شده است، یادآور می‌شوم: راستگویی، ایمان و اعتقاد و پیوستگی به خدا/خدایان، دلاوری، نیکوکاری، قناعت، وفای به عهد و پیمان، وفاداری زن و شوهر به هم، وفاداری برادر کوچک‌تر به برادر بزرگ‌تر، بیان و پذیرش پند و اندرز، ارج نهادن به بزرگ‌تران، شرمساری و ریاضت‌کشی برای کشتن بزرگان، جنگ بدون بدخواهی، حمایت از یاران هم‌چنین رذیلت‌های نکوهش‌شده در مه‌بهاراتا چنین است: طمع‌کاری، قماربازی، دسیسه‌چینی، فریب‌خوردگی، جنگ‌طلبی، کشتار، عهدشکنی، ستمگری، بدگمانی

### کتاب‌نامه:

۱. بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: آگه.
۲. بهار، مهرداد، ۱۳۷۷، از اسطوره تا تاریخ، تهران: چشمه.
۳. بهار، مهرداد، ۱۳۸۰، ادیان آسیایی، تهران: چشمه.
۴. جلالی نایینی، محمدرضا، ۱۳۸۰، مه‌بهارت، تهران: طهوری.
۵. لغت نامه‌ی دهخدا
۶. شالیان، ژرار، ۱۳۸۷، گنجینه‌ی حماسه‌های جهان، ترجمه‌ی: علی اصغر سعیدی، تهران: چشمه.
۷. کری‌یر، ژان-کلود، ۱۳۷۹، ماه‌باراتا، برگردان بهمن کیارستمی، تهران: ماه‌ریز
۸. مظفری، نسرین، نقد تطبیقی جایگاه انسان در شاهنامه و مه‌بهاراتا، تهران: شلاک، ۱۳۸۹.

### فهرست مقاله‌ها:

۹. انصاری، شریف، حماسه‌های بزرگ هندی، مجله‌ی وحید، آبان ۱۳۵۵، شماره‌ی ۱۹۷.
۱۰. بالازاده، امیرکاوس، اسطوره و ذهن اسطوره‌پرداز (بررسی نظریه‌های رایج درباره‌ی اسطوره)، مجله‌ی نامه‌ی فرهنگ، بهار ۱۳۷۱، سال دوم، شماره ۳.
۱۱. بختیار، مظفر، برخی از تراجم آثار سانسکریت به فارسی، مجله‌ی معارف اسلامی (سازمان اوقاف)، فروردین ۱۳۵۰، شماره ۱۲.
۱۲. حسنی زنونز، پریسا، حماسه‌های مشهور (بررسی و معرفی حماسه‌های هند، یونان و ایتالیا)، مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، پاییز ۱۳۸۵، شماره‌ی ۷۹.
۱۳. قبادی، حسین‌علی - صدیقی، علی‌رضا، مقایسه ساختاری خویشاوندکشی و خویشاوندآزاری در شاهنامه و مه‌بهارت، مجله‌ی پژوهش‌های ادبی، بهار ۱۳۸۵، شماره ۱۱



## حقیقت جهانی سازی و پیوندهای فرهنگی

### متن سخنرانی سریش ک. گوپال (معاون وزیر شورای ارتباطات فرهنگی هند) در شب ایران و هند

اولین بار است که به ایران می‌آیم و این لحظه برایم لحظه‌ای است هیجان‌انگیز و پرشور. سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۶) وقتی وارد وزارت خارجه هند شدم، مجبور بودم که یک زبان خارجی را انتخاب کنم زبان فارسی را انتخاب کردم ولی بعد شرایط تغییر کرد و حالا که برای اولین بار به ایران آمده‌ام می‌خواهم بگویم که این لحظه خاصی برای من است. فکر می‌کنم که انگیزه اصلی من برای آموختن زبان فارسی پدرم بود. پدرم که در حقیقت فقط پنج سال مدرسه رفته بود، تمام تحصیلات و آموزش‌هایی که دیده بود به زبان پارسی بود و من واقعاً نمی‌دانم در آن زمان چگونه زبان یاد می‌دادند و به چه شکلی مدارسشان را اداره می‌کردند. ولی واقعاً انگیزه‌ای شد برای من که بخواهم زبان فارسی را یاد بگیرم. فکر می‌کنم روابط بین دو کشور چیزی است که خارج از محدودیت‌ها و محدوده‌های جغرافیایی قرار دارد. ما یک نزدیکی می‌بینیم بین فرهنگ دو کشور.

بسیار خوشحالم که اولین سفرم به تهران، در محضر اساتید و محققینی هستم که عمرشان را عمیقاً صرف تحقیق و مطالعه هند کرده‌اند این فقط دوستی بین مقامات دو کشور نیست، بلکه دوستی بین مردم دو کشور است و این روابط را ویژگی می‌بخشد. دو کشور ایران و هند بیش از سه هزار سال است که با یکدیگر رابطه دارند و این زمان بسیار زیادی است.

باید بگویم بین فارسی باستان و سانسکریت رابطه زیادی وجود دارد و این رابطه به بیش از هزار سال پیش برمی‌گردد. ایرانی‌ها و هندی‌ها هم از نظر نژادی با یکدیگر مشترک‌اند. کلمه آریا برای ما کلمه‌ای آشناست. ما هر دو ملت از نژاد آریایی هستیم و واقعاً هند از ایران تأثیرات فراوانی گرفته، از معماری ایران، از هنر ایران، از صنایع دستی ایران، مثل میناکاری و قلمکاری. ایران و هند تأثیرات فراوانی بر هم گذاشته‌اند. وقتی که به اصفهان رفته بودم و در بازار راه می‌رفتم انگار که در بازار دهلی یا لکهنو بودم. بین ایران و هند مشابهت‌های فراوانی وجود دارد و این مشابهت‌ها به هزاران سال

روابط متقابل بین این دو کشور برمی‌گردد.

البته کارهای بیشتری از این باید انجام داد تا دو ملت درک بیشتری از هم داشته باشند و من فکر می‌کنم این درک بیشتر حتماً نباید در سطوح سیاسی باشد چون ما در این سطوح شاهدیم که دو کشور همکاری‌هایی جدی با هم دارند. فکر می‌کنم باید رابطه بیشتری بین روشنفکران و محققان و فرهیختگان کشور ایجاد کنند تا بتوانند به این طریق نگاه بهتری به گذشته داشته باشند. من شنیده‌ام که کارهای زیادی انجام شده، تحقیق گسترده‌ای درباره‌ی هند صورت گرفته ولی همچنان کارهای بیشتری می‌توان کرد.

آثار زیادی در هند وجود دارد که به زبان فارسی نوشته شده است. در گذشته‌های دور زبانی که در دربار هند با آن سخن می‌گفتند زبان فارسی بود، و بسیاری از مکاتبات تجاری به زبان فارسی نوشته شده‌اند و حتی زمانی اکبر شاه کتاب انجیل را به زبان فارسی ترجمه کرده بود و یکی از همسران اکبر شاه هم ایرانی بود.

بیدل دهلوی یکی از شاعران بزرگ و نامدار هند و غالب دهلوی یکی دیگر از شاعران بزرگ هند است که به فارسی شعر سروده‌اند. دیوان حافظ در هند کتابی مقدس به شمار می‌رود. هر دو ملت از یکدیگر بهره‌مند می‌شوند و من تصور می‌کنم که روشنفکران و دانشمندان و پژوهشگران هر دو ملت می‌توانند این گنجینه‌ها را با یکدیگر به اشتراک بگذارند و روابط متقابل را عمق بیشتری ببخشند. مرکز ارتباطات هند مقدم کسانی را که بخواهند به هند بیایند و بر متون مشترک کار کنند، خوش آمد می‌گوید. ما در این مرکز دو کتابخانه مجهز داریم که مملو از آثاری که به زبان فارسی نوشته شده است. تعدد این آثار حاکی از روابط بین دو کشور است و ما می‌توانیم درباره‌ی تمدن مشترک و ارزش‌های فرهنگی مشترک تحقیق کنیم و با یکدیگر همکاری داشته باشیم چون ریشه‌های مشترک داریم. و روابط گسترده به ویژه در پانصد - ششصد سال گذشته، بنابراین من از محققان و اندیشمندان دو کشور دعوت می‌کنم که در طرح‌های فرهنگی مشترک با یکدیگر همکاری داشته باشند تا پیوندهای مشترک بین دو کشور بیش از پیش برقرار شود.

ایران و هند دو کشوری هستند که از نظر ادبیات در دنیا سرآمد کشورهای دیگر هستند. در روزگار اخیر که جهانی‌سازی به حقیقتی بزرگ بدل شده، باید دید که این جهانی‌شدن چه تأثیری می‌تواند بر این پیوندهای فرهنگی داشته باشد و چه تأثیری می‌تواند بر اعتقادات فرهنگی مشترک بین ما بگذارد. و برعکس، می‌توان فهمید که علائق فرهنگی مشترک چه تأثیری می‌تواند بر این جهانی شدن بگذارد. کشمکش‌هایی که امروزه بوجود آمده و آن را می‌توانیم منازعه بین تمدن‌ها بنامیم بایستی تغییر کند و به گفت‌وگوی بین تمدن‌ها بدل شود و دو ملت هند نقش به‌سزایی می‌توانند در این گفت‌وگوی تمدن‌ها ایفا کنند. از حضور شما سخنرانان، محققان و کارشناسان بسیار سپاسگزارم. عادت به سخنرانی طولانی ندارم اما دلم می‌خواهد بگویم که ما راهی طولانی در پیش داریم تا روابط بین دو کشور عمق بیشتری پیدا کند. آفرین می‌گویم به نشریه بخارا و بنیاد موقوفات دکتر افشار که این دانه‌ای که امروز اینجا کاشته می‌شود، به درختی تنومند بدل خواهد شد و به لطف توجه سفیر هند در ایران ما قرار است که فردا مرکز فرهنگی هند را افتتاح کنیم و من امیدوار هستم که این مرکز فرهنگی فقط نمایشگاهی برای بازدید عموم نباشد، بلکه جایی باشد که افراد خلاق کنار هم بنشینند و با هم تعامل داشته باشند و به مشارکت بیشتری دست یابند و روابط بهتری بین دو طرف ایجاد شود

● با تشکر از مجله وزین بخارا شماره ۹۳

# پیشینه فرهنگی ایران و هند

## متن سخنرانی دی. پی. سری واستوا (سفیر هند در ایران) در شب ایران و هند

در آغاز از مجله بخارا، بنیاد افشار و مؤسسه فرهنگی هنری ملت برای برپایی این شب تشکر می‌کنم و از حضور اندیشمندیانی چون دکتر مجتبابی و دکتر شایگان در این جا مسرورم. باید بگویم من هم مانند آقای گوپال زبان فارسی را انتخاب کردم اما در نهایت عربی یاد گرفتم. اهل لکهنو هستم، زبان شهر من اردو است و همانطور که می‌دانید بسیار به فارسی وابسته است. تا زمانی که به ایران نیامده بودم نمی‌دانستم که چه تعداد از کلمات فارسی به زبان هندی راه یافته است، کلماتی نظیر حال، سال، پارسال، خداحافظ و ... لکهنو شهری است که در آنجا زبان فارسی رایج بوده و در حقیقت شاهزادگان و سلاطین به ترویج زبان فارسی می‌پرداخته‌اند و این پیوند به بیش از دو هزار سال پیش برمی‌گردد.

این روابط فقط به مشابهت‌های زبانی بین اردو و فارسی محدود نمی‌شود. یادم هست اولین باری که به عنوان سفیر به ایران آمده بودم و رفته بودم تا با آقای صالحی وزیر امور خارجه ایران ملاقات کنم ایشان به من گفتند که زبان فارسی ریشه در سانسکریت دارد. فارسی باستان و فارسی میانه بسیار به سانسکریت نزدیک است. من زمانی به شهر قم رفته بودم و در آنجا در کتابخانه آیت‌الله مرعشی که کتابخانه‌ای بزرگ است دست‌نویسی را دیدم که قدمتش شاید به ششصد سال پیش برمی‌گشت. نیمی از آن به زبان سانسکریت نوشته شده بود و نیمی دیگر به زبان پهلوی. و این مسئله بیانگر روابط فرهنگی دیرپا میان ماست. بسیاری از متون فارسی هم در هند باقی مانده‌اند. فکر می‌کنم با همکاری مشترک می‌توانیم بیشتر بر این متون کار کنیم. بسیاری از متون هندی هم باقی مانده‌اند که تنها نسخه باقیمانده از آنها به زبان فارسی است. کتاب پنج داستان یکی از این کتاب‌هاست. به دوران معاصر که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که هر سال چهار هزار ایرانی از هند دیدن می‌کنند و ما مقدم ایرانی‌های بیشتری را گرامی می‌داریم که به هند بیایند. دولت هند در نظر دارد پرواز مستقیمی بین مشهد و حیدرآباد برقرار کند، چون هر ساله هزاران زائر هندی برای زیارت به مشهد می‌آیند. در مشهد موزه‌ای است که قرآن‌های نفیسی در آنجا نگهداری می‌شود در بین آنها قرآن‌هایی هست که سلاطین هندی به ایران هدیه کرده بودند.

باید اشاره کنم که در تاریخ شخصی به نام بهرامخان وجود داشت که دست راست اکبرشاه بود. بهرامخان ایرانی بود و از مشهد آمده بود و پس از وفات هم در مشهد به خاک سپرده شد. ما با بقیه شهرهای ایران هم ارتباط داریم. مثل اصفهان و من اصفهان را آنقدر دوست دارم که گاهی احساس می‌کنم اصفهانی هستم.

ازمجوزی که برای تأسیس مرکز فرهنگی به ما داده شده سپاسگزاریم. این مرکز فردا [۹۲/۲/۱۳] توسط سلمان خورشید، وزیر امور خارجه هند افتتاح خواهد شد. من باز هم یک بار دیگر از بانیان این مراسم سپاسگزارم.



## گزارش شب ایران و هند

### ترانه مسکوب

شب ایران و هند، پاسداشت و یادآوری سده‌ها روابط فرهنگی ایران و هند، یکصد و نوزدهمین شب از شب‌های مجله بخارا بود. این مراسم عصر روز پنجشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ با همکاری سفارت هند در ایران، مؤسسه فرهنگی هنری ملت، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، گنجینه پژوهشی ایرج افشار و انجمن دوستی ایران و هند در محل ساختمان کانون زبان پارسی برگزار شد.

مجله بخارا پیش از این شب‌های رابیندرا تاگور<sup>۱</sup>، راوی شانکار<sup>۲</sup> و گیتانجالی<sup>۳</sup> را درباره فرهنگ هند برگزار کرده است. علی‌دهباشی در ابتدای مراسم گفت: «هیچ قومی به اندازه ایرانیان و هندیان در میان تیره‌های هند و اروپایی تا این حد به هم نزدیک نبوده‌اند. ده‌ها کتاب، صدها رساله و قریب به هزار مقاله به فارسی و انگلیسی و زبان‌های دیگر درباره مناسبات تاریخی و فرهنگی ما و کشور هند نوشته شده است. دوستانی که در جمع ما هستند با بسیاری از این مطالب آشنا نیستند.»

این شب همچنین تجلیل از خدمات استادانی بود که بخش مهمی از عمر شریف خودشان را صرف معرفی فرهنگ ایران و هند نموده‌اند. یاد و خاطره محمدرضا جلالی نائینی، محمود تفضلی، مسعود برزین، مشایخ فریدنی را گرامی میداریم. همچنین دکتر داریوش شایگان و دکتر فتح‌الله مجتبابی دو تن از هندپژوهان بنام ایرانی که در این مراسم حضور دارند و سخنانشان را خواهیم شنید.»

سریش ک. گوپال. معاون وزیر شورای ارتباطات فرهنگی کشور هند که از مهمانان این شب بود از اهمیت پژوهش‌های مشترک درباره هند و ایران سخن گفت.

۱ - اولین شب از شب‌های بخارا ۲۲ دیماه ۱۳۸۴، برای خواندن گزارش و متن سخنرانیها ر. ک: بخارا ۴۶، آذر- دی ۱۳۸۴، صص ۲۹۷ - ۳۲۰

۲ - ر. ک: بخارا ۹۲ فروردین - اردیبهشت ۱۳۹۲، صص: ۳۶۶-۳۷۰

۳ - نام کتاب مشهور رابیندرا تاگور، صد و شانزدهمین شب از شب‌های مجله بخارا، ر. ک: وبسایت مجله بخارا <http://bukharamag.com/1391,12,3384.html>

دی.پی.سری واستوا، سفیر هند در ایران نیز به ترویج زبان فارسی در طی سده‌های متمادی در هند اشاره کرد. کامران فانی با مرور تألیفات و ترجمه‌های دکتر مجتبیایی و دکتر شایگان درباره فرهنگ هند، به بخش مهمی از کتابشناسی فرهنگ هند، به زبان فارسی، در سده اخیر پرداخت.

دکتر فتح‌الله مجتبیایی درباره پیشینه اشتراکات فرهنگی دو ملت و دکتر داریوش شایگان درباره نقش فرهنگ هند در آسیا سخن گفتند.

در بخشی از مراسم سردبیر بخارا به معرفی هندپژوهان ایرانی و اهمیت کارهای ایشان پرداخت. دکتر سید محمد رضا جلالی که متون مهمی که در عهد داراشکوه تصحیح شده بود را ترجمه کرد و با حواشی و تعلیقات به چاپ رساند. آثاری همچون مهابارات در چهار جلد، سر اکبر، مجمع البحرين، پنچاکیان و چندین کتاب دیگر.

دکتر محمود تفضلی نویسنده کتابهایی چون: نگاهی به تاریخ جهان (سه جلد)، کشف هند (دو جلد)، زندگی من، «جواهر لعل نهرو» (دو جلد)، نامه‌های نهرو به دخترش، هند در یک نگاه و چند کتاب دیگر.

مسعود برزین روزنامه‌نگار و مترجم کتاب سرگذشت من، مهاتما گاندی، که مدتی از زندگی خود را در هند سپری کرد و در سال‌های دهه ۱۳۳۰ بسیاری از متن‌های ادبیات فرهنگی - سیاسی هند پس از دوران استقلال را ترجمه کرد.

ع. پاشایی در طول چهار دهه اخیر بسیاری از متون کلاسیک آئینی همچون آئین بودا و فلسفه آئین بودا را ترجمه کرده است که جدیدترین آنها نیلوفر عشق و گیتانجالی است.

دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی که طی دهه چهارم و پنجاهم به گسترش زبان فارسی در شبه قاره هند پرداخت و در طی سفری پژوهشی در نزدیکی شهر بمبئی درگذشت.

در پایان مراسم هدایایی از طرف موسسه فرهنگی - هنری ملت، بازرگانی گلستانی، و انجمن دوستی ایران و هند به خانواده‌های این پژوهشگران که در مراسم حضور داشتند، اهدا شد.

در خاتمه این مراسم نوازندگان هندی به اجرای قطعاتی از موسیقی هندی پرداختند. و نمایشگاه عکسی از آثار مریم شکاری، حمیدرضا میانجی، غزاله دولتآبادی، مهرداد خرمی، نگار سنجریفیر نیز در سالن مجاور درباره فرهنگ و زندگی مردم هند برپا شد.

● با تشکر از مجله وزین بخارا شماره ۹۳

## معجزه هند در آسیا

### متن سخنرانی دکتر داریوش شایگان در شب ایران و هند

را دیده‌اند. اطلاعات ما دربارهٔ مصریان یا بیشتر اطلاعاتمان دربارهٔ ایران باستان از مآخذ یونانی آمده است.

اما من در اینجا میخواهم بگویم که در این زمان، یعنی قرن ششم پیش از میلاد، یک معجزهٔ هندی هم وجود داشته است، که به آن توجه نمی‌شود. در این دوران هند یک آزمایشگاه بزرگ فلسفی است که انواع و اقسام افکار متناقض در آن پرورش می‌یابد. فی‌المثل سرآغاز رسالهٔ اوپانیشادها به قرن هشتم پیش از میلاد باز می‌گردد. این کتابها کار حکمایی هستند که به جنگلها می‌رفتند و خلوت می‌گزیدند و به مکاشفه می‌پرداختند و عصارهٔ تفکراتشان را به صورت شطحیات بیان می‌کردند. بعد از آنکه وادها به وجود آمد و رساله‌های برهمانها نوشته شد، تفکر هندی متحجر گردید، به طوری که صرفاً به آیین نیایش و ستایش تبدیل شده بود. از این رو نخستین واکنشی که به این امر می‌بینیم، در قرون هفتم و ششم پیش از میلاد مسیح، اوپانیشادها هستند که می‌توان آنها را نوعی دین باطنی تعبیر کرد. در اوپانیشادها آیین نیایش درونی می‌شود و تجربهٔ مکاشفه در کسانی که در جنگلها ریاضت می‌کشیدند و یوگا می‌کردند، مشاهده می‌شود. البته مکتب یوگا در آن زمان در هند، شیوهٔ تزکیهٔ نفس محسوب می‌شد و بعدها بود که پاتانجلی قواعد آن را مدون کرد و به رشتهٔ تحریر درآورد. از این گذشته در قرن ششم پیش از میلاد مکاتب دیگری هم

کارل یاسپرس (Karl Jaspers) معتقد است که در قرن ششم پیش از میلاد، با یک محور تاریخی مواجه می‌شویم که شامل چند کانون بزرگ فرهنگی است که مقارن با یکدیگر شکوفا می‌شوند. نخست یونان پیش از سقراط در ایونی است، بعدی هند، و سومی چین است. البته امپراتوری هخامنشی هم در همین زمان در ایران استقرار یافت. دربارهٔ تولد زرتشت هم روایات متفاوت است؛ برخی به قرن ششم پیش از میلاد و برخی نیز به قرون هشتم تا هزارهٔ اول پیش از میلاد قائل هستند.

دربارهٔ یونان، غربیان از تعبیر معجزه یاد می‌کنند، که الحق هم راست است، زیرا یونان موقعیتی استثنایی دارد و غربیان به شدت مدیون فرهنگ یونانی‌اند. زمانی که می‌خواستند «منطقهٔ یورو» را درست کنند، مشاور ژیسکار دستن (Giscard d'Estaing)، رئیس‌جمهور وقت فرانسه، گفت: «یونان از نظر اقتصادی ضعیف است و نمی‌تواند وارد این منطقه شود.» ژیسکار دستن برافروخته پاسخ داد: «یعنی کشوری که افلاطون را به ما داده، وارد منطقهٔ یورو نکنیم؟!» پس ملاحظه می‌کنید که یونان برایشان تا چه اندازه مهم است. و البته الحق هم فرهنگ مهمی است، زیرا در قرن ششم پیش از میلاد شاهدیم که یونانیان تنها ملتی هستند که از خودمحوری فرارفته و به دیگری پرداخته‌اند، یعنی دیگران



ظهور می کنند که از جمله آنها می توان به مکتب ماده پرست (چارواکها)، مکتب دنیا پرست (لوکایاتا)، و مکتب ثنویت پرست (سانکارا) اشاره کرد. رویداد مهمتر آنکه، دو تن از اشراف از میان کاست کشاترایاها (kshatrya)، علیه دین رسمی مملکت قیام می کنند. نخست شاکيامونی معروف به بودا، و دیگری ماهاویرا بنیانگذار دین جین. ماهاویرا برای نخستین بار نظریه نسبی بودن احکام (anekāntavāda) را مطرح کرد. یعنی این دو شاهزاده همزمان علیه دینی که متحجر شده بود طغیان می کنند. البته بودا یک قدم فراتر می رود، و سندیت آسمانی وداها را منکر می شود و به آن اشاره های نمی کند. این اقدام بدان ماند که کسی در قرون وسطای مسیحی جرأت کند و بگوید که انجیل را قبول ندارد. مسأله دیگر، آیین آدوایتاست که اساس تفکرات فلسفی اوپانیشادها و وداهاست و می گوید آتمان همان برهمن است، یعنی ذات من عین ذات برهمن است. به سانسکریت گفته میشود «تو همانی» (tat tvam asi). بودا در مقابل این همانندی آیین بیجوهری یا عدم آتمان (anātman) را عرضه کرد. عجیب است که این شاهزاده در قرن ششم پیش از میلاد تمام ثروت و دارایی را کنار می گذارد و در بیابانها ریاضت می کشد و بعد در بنارس در پارک غزلها، چرخ آیین (dharmacakra) را به حرکت در می آورد، و در کمال شگفتی با هیچ واکنشی از سوی دین رسمی مملکت مواجه نمی شود؛ یعنی نه او را ملحد می خوانند و نه تکفیرش می کنند. آنچه بودا می گوید، بر چهار حقیقت شریف (aryasatya) استوار است؛ نخست اینکه این دنیا درد است و میگوید: «همه چیز درد است و همه چیز ناپایدار» (sarvam dukham sarvam anityam). در این سخن بعد اگزستانسیل شدیدی وجود دارد که همگان آن را می پذیرند. حقیقت دوم آن است که منشأ این درد، خواستن و خواهش نفس است. این خصلت را هم بیشتر افراد میپذیرند. حقیقت سوم این است که این آتش و تمایل و عطش (trishna) باید خاموش شود، و حقیقت چهارم اینکه: راهی که منجر به اطفای این خواهش و تشنگی می شود، هشت فرع است که مفاهیم پندار نیک و گفتار نیک و ... جزء آنهاست. فراموش نکنیم که دین بودا در هند ریشه ندوانید، و دلیلش این بود که دین بودا ساختمانی رهبانی داشت و نه ساختمانی اجتماعی؛ مثل دین هندو نبود که سیستم کاست داشته باشد.

به همین دلیل هم در هند ریشه نکرد و در قرن هفتم و هشتم میلادی قیامی علیه آن صورت پذیرفت که البته خشونت آمیز نبود، بلکه بر مباحثه و مناظره مبتنی بود. همین امر سبب شد که دین بودایی صادر شود و تمام قاره آسیا را دربرگیرد. غرض من از این صحبت آن است که اگر امروز از معجزه یونان صحبت می شود، باید از معجزه هند نیز در قرن ششم قبل از میلاد سخن گفت. من معتقدم که هند در آسیای بزرگ همان نقشی را ایفا کرده است که یونان در غرب. اگر شما به هر جایی از آسیا، اعم از چین، تبت، سریلانکا، ویتنام، و ... بروید، آثار بودیسم را می بینید. دین بودا قبل از آغاز سفرش، دو تیره شد: یکی تیره کهن تراوادا (Theravāda) و دیگری تیره ماهایانا (Mahāyāna) یا چرخ بزرگ. دین بودا در تمام آسیا اشاعه پیدا کرد و امروز به هر جای آسیا که بروید با هند ارتباط می یابید. من خود در سفر به کامبوج و ویتنام دیدم که کامبوج کاملاً هندوست و ویتنام هم از دین بودا و هم از فرهنگ چینی متأثر است. بنابراین دو تمدنی که در آسیای دور اثر گذاشتند، نخست هند و بعد چین است. عجیب اینجاست که کسانی که دین بودا را به چین بردند، شاهزاده های ایرانی بودند. ایرانی ها از طریق جاده ابریشم دین بودا را به چین بردند. بنیانگذار مکتب بودیسم در چین، یک شاهزاده پارت با نام چینی An Shigao است. فراموش نباید کرد که یک بودیسم ایرانی هم داریم. نخستین ترجمه های متون بودایی به چینی، توسط همین شاهزاده و همکاران پارتی و سغدی اش انجام می شود. از اینجاست که به اهمیت هند در آسیا پی می بریم.

پس از آنکه آنکوئیل دوپرون فرانسوی (Anquetil-Duperron) در اواسط قرن هجدهم به هند رفت و نزد پارسیان پهلوی آموخت و اوستا را برای نخستین بار به لاتینی ترجمه کرد، با ترجمه فارسی اوپانیشادها آشنا شد که توسط داراشکوه، ولایتعهد وقت، انجام گرفته بود، و به این ترتیب پنجاه اوپانیشاد را به لاتینی برگرداند. از طریق همین ترجمه بود که فیلسوف بزرگ آلمانی، آرتور شوپنهاور، با متن مزبور آشنا شد و پس از مطالعه آن گفت که کشف تمدن هند برای قرن نوزدهم همان اهمیتی را دارد که کشف دوباره تفکر یونانی و رومی برای عهد رنسانس.

● با تشکر از مجله وزین بخارا شماره ۹۳

# ایران و هند - پیوندی هزاران ساله

## متن سخنرانی دکتر فتح‌الله مجتبابی در شب ایران و هند

جنوب شرقی ایران، مشابهت‌های بسیاری دیده می‌شود. در بلوچستان هنوز اقوامی هستند که به یکی از زبانهای دراویدی صحبت می‌کنند. این رابطه رابطه‌ی خیلی کهنی است. این دو قوم پیش از آمدن آریایی‌ها به هم نزدیک و مربوط بودند.

وقتی آریایی‌ها به جنوب کوچ کردند، دو شاخه‌ی مهم شدند، یکی به اروپا می‌رود، و آنان که به شرق می‌آیند دو شعبه می‌شوند. یکی ایرانی‌ها و یکی هندی‌ها. آنهایی که به هند وارد می‌شوند از تنگه‌ی خیبر عبور می‌کنند و به شمال هند می‌روند و آنهایی که از غرب دریای خزر وارد ایران می‌شوند در نواحی مختلف این سرزمین پراکنده می‌شوند آناتولی قدیم (ترکیه امروز) در ناحیه‌ی بغازکوی باقی مانده است. این همبستگی نژادی و فرهنگی بیش از هر چیز در زبانهای ایرانی و هندی آشکار می‌شود. هر کس که می‌خواهد سانسکریت مطالعه کند از مطالعه و دانستن زبان اوستایی بی‌نیاز نیست و هر کس که می‌خواهد زبان اوستایی تحصیل کند از زبان سانسکریت بی‌نیاز نیست. این امر به هزاره‌های پیش از میلاد برمی‌گردد و همچنان ادامه داشته است. از پیش از تاریخ شروع شده و در دوران تاریخی هم ادامه یافته و گسترده‌تر شده است. در دوران هخامنشی‌ها و در نوشته‌های شاهان هخامنشی است که سربازان هندی در شمار سربازان ایرانی بودند. در کشاکش‌هایی که بین ایران و یونان در دوران هخامنشی بوده در سپاه ایرانیها سربازان هندی شرکت داشته‌اند. معلوم می‌شود که در آن روزگار سرزمین‌هایی وجود داشته که بین ایران و هند مشترک بوده. مردمان ایرانی و مردمان هندی در آن نواحی سکونت داشته‌اند. اسکندر از ایران عبور می‌کند و به هند می‌رود، وقتی برمی‌گردد روابط خیلی گسترده‌تری بین هند و غرب به وجود می‌آید و این رابطه از ایران می‌گذشته

قبل از هر چیز باید تشکر کنم از بنیاد موقوفات دکتر افشار و مجله بخارا که این مجلس گرم و دوستانه را تشکیل دادند. آقای دهباشی قبلاً دو مجلس دیگر را درباره‌ی هند تشکیل داد: یکی درباره‌ی گیتانجالی، مجموعه غزلهای عارفانه‌ی تاگور، بود و دیگری درباره‌ی خود تاگور که من هم این توفیق را داشتم که در هر دو مجلس حضور داشته باشم و درباره‌ی تاگور و آثار و افکارش بگویم.

وقتی که شنیدم سفارت هند قصد دارد مرکز فرهنگی هند را در تهران راه‌اندازی کند بسیار خوشحال شدم. وقتی که من در ۱۹۷۲ به سمت رایزن فرهنگی ایران به هند رفتم، انجمن دوستی ایران و هند تأسیس شده بود اما فعالیت چندانی نداشت. من در مدت سه چهار سالی که آنجا بودم سعی کردم که این انجمن را حیاتی تازه دهم و امیدوارم این مرکز جدید که در ایران تأسیس می‌شود، منشاء خدمات تازه‌ای شود و باعث استحکام روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بین ایران و هند شود. من گمان نمی‌کنم هیچ دو ملتی به اندازه‌ی دو ملت ایران و هند از لحاظ تاریخی و فرهنگی به هم پیوسته باشند. وقتی می‌گویم ایران، مقصودم از لحاظ جغرافیایی ایران بزرگ است که افغانستان امروز و تاجیکستان امروز در آن سهمیم و شریک بودند. اینجا از سه هزار سال روابط و تأثیرات فرهنگی سخن گفته شد اما این مدت بیش از سه هزار سال است. شواهدی که به دست آمده مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد است، یعنی پنج هزار سال پیش، ایران پیش از آریایی‌ها.

پیش از آمدن آریایی‌ها، به هر حال مردمانی در سرزمین ایران زندگی می‌کردند، اقوامی هم در هند زندگی می‌کردند. آثاری که در موهنجودارو و هاراپا [غرب شبه‌قاره هند در دره‌ی سند] به دست آمده است، با نظایرش در شهر سوخته، در

# کلان شهرهای هند

(۲)

## مُمبئی (Mumbai)

مُمبئی شهری منحصر به فرد است و شاید در جهان تنها در نوع خودش باشد. در حالیکه نیویورک فقط دارای ثروت است و لس آنجلس فقط زرق و برق دارد، مُمبئی هر دوی آنها را با هم دارد. اینجا شهر آرزوهاست.

مُمبئی شهری است که با خلاقیت و اختراع زنده است. هیچ چیزی بیشتر از منطقه‌ی تجاری رو به پیشرفت نریمان پوینت (Nariman Point) و داباوالاهای (dabbawalas) آنجا معرف آن نیست. اینجا شهری است که زمان و مکان اهمیت دارد و هیچ چیزی بهتر از قطارهای محلی شهر آنرا نشان نمی‌دهد. اینجا شهری است که هرگز نمی‌خوابد و فاصله را با زمان اندازه می‌گیرند. این شهر با واقع شدن بر روی نوار باریکی از زمین و بعد از ۵۰۰ سال که از کشف این شهر میگذرد راه بسیار درازی را طی کرده است. امروزه شهر مُمبئی توصیف کننده‌ی پول، قدرت، مردمان زیبا، مراکز بزرگ خرید، سینماهای آی‌مکس (Imax Theatres)، میهمانی‌ها، جشنواره‌ها و جشن‌ها و هر چیزی که سرزنده و با نشاط است، می‌باشد. مناطق مُمبئی نمونه‌ها و مظهرهایی از جهان هستند که از طریق فرهنگ منحصر به فرد، میراث یا علایق به گزین انعکاس پیدا می‌کنند. شما می‌توانید برای ساعتها از گشت و گذار در کافه‌های قدیمی، فروشگاه‌های زنجیره‌ای، دکه‌های خیابانی و دیدن میراث لذت ببرید. مُمبئی شاید به خاطر بالیوود (Bollywood)، زرق و برق و شور و هیجان حرفه‌ی نمایش، صفحه‌ی جادویی سینما و فرهنگ آن بیشتر معروف است.

### مکان‌هایی برای بازدید:

**دروازه‌ی هند:** این بنای یادبود برای گرامی‌داشت بازدید شاه جورج از مُمبئی در ۱۹۱۱م. ساخته شده است. از یک طرف به دریا دید دارد و از طرف دیگر به هتل تاج محل. چهارپایاتی شیواجی مهاراج واستو سنگرالایا (Chhatrapati Shivaji Maharaj Vaastu Sanghralaya) یا موزه‌ی ولیعهد بریتانیا (Prince of Wales) و گالری ملی هند معاصر در نزدیکی این بنا قرار دارند.

**قلعه:** این منطقه محل قبلی قلعه‌ی ساخت انگلیسی‌ها و مرکز تجاری مُمبئی است. معماری ویکتوریایی این منطقه یادآور ریشه‌های اروپایی این شهر هستند. میراث در این منطقه که بیشترین تمرکز بناهای میراثی موجود در شهر و مورد علاقه‌ی توریست‌ها هستند به وفور یافت می‌شود.

**چاتراپاتی شیواجی ترمینوس:** ترمینال چاتراپاتی شیواجی (Chhatrapati Shivaji Terminus) که به صورت اختصاری CST و بیشتر به نام ترمینال ویکتوریا شناخته می‌شود، نمونه‌ی فوق‌العاده‌ای از معماری گوتیک است. پشت بندهای خوب تراشیده شده، گنبد‌ها، برجک‌های توپ، تارک‌های برج کلیسا و پنجره‌های شیشه‌های رنگی باور کردن این امر را دشوار می‌سازد که این ساختمان عظیم یکی از ایستگاه‌های اصلی مُمبئی است و روزانه در حدود نیم میلیون مسافر محلی را در خود جای می‌دهد. این بنا توسط سازمان یونسکو به عنوان میراث جهانی اعلام شده است.



**بازار کرافورد (Crawford Market):** این بازار رنگارنگ در شمال ترمینال چهارپایه شیواجی (CST) که با نام بازار مهاتما پهوله (Mahatma Phule) نیز معروف است در سال ۱۸۶۹م. ساخته شده است. اینجا قبلاً بازار عمده‌فروشی شهر ممبئی قبل از جابجایی راهبردی به نیو بمبئی (New Bombay) بوده است. برجسته کاریهایی توسط لاکوود کیپلینگ، پدر رودیارد کیپلینگ (Rudyard Kipling) قسمت بیرونی نورمان - گوتیک (Norman-Gothic) را تزئین می‌کنند.

**خیابان ساحلی مارین درایو (Marine Drive):** خیابان مارین در امتداد خط ساحلی دریای عرب از نقطه‌ی نریمان پوینت تا به پایه‌های کوه مالابار (Malabar Hill) ادامه دارد. این گردشگاه ساحلی قوس دار معروف به گردنبد ملکه (Queen's Necklace) با چراغهای خیابانی خیره کننده دقیقاً مانند یک گردنبد است. این خیابان در سال ۱۹۲۰م. بر روی زمینی که از بک بی (Back Bay) احیا شده بود، ساخته شده است. اینجا یکی از نقاط دلخواه ممبئی برای نگاه کردن غروب آفتاب است.

**باغهای فیروزشاه مهتا یا باغهای معلق (Pherozshah Mehta gardens):** این باغ در بالای کوه مالابار و روبروی پارک



دروازه ی هند

کامالا نهرو (Kamala Nehru Park) قرار دارد و این باغها که به باغهای معلق نیز معروف هستند منظره‌ی زیبای غروب آفتاب بر روی دریای عرب را مهیا می‌کند.

**ساحل چائوپاتی (Chawpatty Beach):** ساحل چائوپاتی که در طول روز آرام است در شبها به شهرسازی جادویی تبدیل می‌شود. قدم زدن در چائوپاتی و ردیف طولانی دکه‌های غذا بخش مهمی از تجربه‌ی ممبئی است. آزادی خواهان اغلب در زمان نهضت " هند را ترک کنید" به این ساحل می‌آمدند. مجسمه‌ای از لوکمانیا بال گنگادهر تیلاک (Lokmanya bal Gangadhar Tilak) در جایی که این رهبر بزرگ پس از مرگ سوزانده شد قرار دارد.

**پارک کامالا نهرو (Kamala Nehru Park):** این باغ و پارک کودکان در سراسیبه‌های تپه‌ی مالابار منظره‌ی پانورامیکی از خیابان مارین درائیو و ساحل چائوپاتی دارد. این پارک را به نام همسر اولین نخست وزیر هند، جواهر لعل نهرو نام گذاری کرده‌اند.

**مسجد حاجی علی (Haji Ali Mosque):** این مسجد و مقبره‌ی درخشان سفید رنگ حاجی علی مانند یک جزیره‌ی سرزمین پریان است. در واقع این مسجد در بالای جاده‌ی زمین آبیگری قرار دارد و فقط در زمان مد قابل دسترسی است.

**مانی بهاوان (Mani Bhavan):** زمانی که مهاتما گاندی از مُبئی بازدید کرده این خانه‌ی سبک قدیمی را منزل گاه خود کرده بود. این خانه متعلق به دوستش شری ریواشانکار ژاویری (Shri Revashankar Zhaveri) بود. امروز مانی بهاوان تبدیل به موزه و مرکز پژوهش شده است و دارای یک کتابخانه و تالار است. اتاقی که گاندی در آن اقامت داشت برای بازدید، باز است.

### موزه‌ها:

**موزه چهارپااتی شیواجی مهاراج واستو (موزه‌ی پرنس ولز سابق):** در اوایل قرن پیش، جورج ویتت (George Wittet)، معمار



ترمینال چاتراپاتی شیواجی (Chhatrapati Shivaji Terminus)

معروف قرن بیستم با همکاری جان بگ (John Begg) در طراحی بعضی از ساختمان‌های عظیم که هنوز در خیابان‌های مُبئی موجود هستند همکاری داشت مثلاً ساختمان پستخانه، دادگاه دعاوی کوچک و دروازه‌ی هند منحصر به فرد.

در سال ۱۹۰۹ م. ویتت را برای ساختن بنای شکوهمند برای گرامی‌داشت بازدید سال ۱۹۰۴ م. پرنس ولز از مُبئی، مامور کردند. ویتت به طور کامل آرزوهای انجمن شهروندان سرشناس را که او را برای ساختن آن گماشتند، برآورده کرد و تا به امروز این موزه در انتهای خیابان مهاتما گاندی امروزی قرار دارد.

### سیاحت:

**غارهای الفانتا (Elephanta Caves):** داستان غنی گروه سه گانه‌ی هندو در سنگ‌های آرام جزیره‌ی الفانتا به طور جاودانه‌ای تراشیده



مسجد حاجی علی (Haji Ali Mosque)

شده است که در ۱۰ کیلومتری دروازه‌ی هند قرار دارد. این سفر بر روی قایق‌هایی که بین جزیره و آپولو بندر (Apollo Bunder) از صبح تا ابتدای بعد از ظهر ساعتی یک بار رفت و آمد می‌کنند، واقعاً ارزشش را دارد. احتمالاً این غارها زمانی بین ۴۵۰ و ۷۵۰ قبل از میلاد ساخته شده‌اند. این کنده‌کاری‌ها نشان دهنده‌ی زندگی حضرت شیوا و معشوق او پارواتی در کایلاش منزل گاه آنها در هیمالیا است. مجسمه‌ی ماهش مورتی (Maheshmurti) یا همان مجسمه‌ی شیوا که ارتفاعی ۲۰ فوتی دارد به عنوان نابودگر همچنین برهما به عنوان خلق کننده و ویشنو به عنوان حفاظت کننده از کنده‌کاری‌های شناخته شده در سطح جهانی می‌باشد که با کنده‌کاری‌هایی که در غارهای آجاتا (Ajanta) و الورا (Ellora) دیده می‌شوند قابل مقایسه هستند. این غارها در فهرست میراث جهانی قرار دارند.

**پارک ملی سانجای گاندی (Sanjay Gandhi National Park):** پارک ملی سانجای گاندی که بیشتر با نام پارک ملی بوریوالی (Borivali National Park) مشهور است در تپه‌های اطراف بوریوالی در ممبئی واقع شده است. اصلی‌ترین جاذبه‌ی این منطقه‌ی حفاظت شده‌ی جنگلی جمعیت حیوانات وحشی آن است. هرکسی می‌تواند چندین گونه از حیوانات مانند گوزن خالدار و انواع آهو، خرگوش سیاه، خارپشت، خفاش میوه خوار هندی، بابون هانومان و امثال آن را در اینجا مشاهده کند. سافاری‌های شیر به طور مداوم در داخل پارک برگزار می‌شوند.

**غارهای کانپیری (Kanheri Caves):** غارهای کانپیری در مرکز پارک ملی قرار دارند. مانند غارهایی که در آجاتا قرار دارند، این



غارها نیز به عنوان صومعه‌های بودایی (ویهاراها = Viharas) و معابد (چایتاها = Chaityas) در قرن دوم تا نهم قبل از میلاد ساخته شده‌اند. بزرگترین غار یا همان غار بزرگ چایتیا، یک معبد ستون دار با شکوهی است که دارای پاگودا نیز می‌باشد.

**لوناولا و کهاندالا (Lonavla and Khandala):** تپه‌های دو قلوی لوناولا و کهاندالا در سلسله کوه‌های ساهیادری (Sahyadri) قرار دارند. این بیلاق در مساحتی حدود ۳۸ کیلومتر مربع گسترده شده‌اند و تفریح گاهی معروف هستند.

### جشنواره‌ها و نمایشگاه‌ها:

علاوه بر برگزاری جشن‌های ملی مانند دیوالی (Diwali)، هولی (Holi)، دسهر (Dussehra) و جنماشتمی (Janmashtami)



غارهای الفانتا (Elephanta Caves)

مردمان مهاراشترا یک سری جشن‌های خاص خود را نیز دارند چون مردمانی مذهبی و سخت‌کوش هستند، آنها جشن‌های خود را که همبستگی، نزدیکی و شادی را به زندگی آنها می‌آورد با ذوق و شوق برگزار می‌کنند. برخی از این جشن‌ها عبارتند از گانش اوتساو (Ganesh Utsav)، شیواجی جایانتی (Shivaji Jayanti)، گودی پادوا (Gudi Padva)، نوراتری (Navratri)، جشن الورا (Ellora Festival)، جشن الفانتا (Elephanta Festival) و جشن محافظت بانگانگا (Banganga Conservation Festival) و جشن‌های دیگر هستند.

### خرید:

مُنبئی بهشتی برای خریداران است. در اینجا می‌توانید از اجناس شیک گران قیمت تا زیورآلات ارزان را در خیابان‌ها پیدا کنید و در اکثر مغازه‌ها چانه‌زنی یک امر عادی به شمار می‌آید. مناطق خرید شیک با تاکید بر پارچه‌ها، جواهرات، کفش‌های چرمی اعلاء، کیف‌ها و

لباس‌های منحصر به فرد با بازارهای جذاب و خیره کننده در کولابا (Colaba)، باندرا (Bandra)، خیابان لینکینگ (Linking Road)، خیابان فاشیون (Fashion Street) و جوهو (Juhu) جایی که گوناگونی محصولات از چینی آلات گرفته تا لباس‌های آماده و عتیقه‌جات یافت می‌شود در تضاد است. زیورآلات دست ساز اعلاء را می‌توانید از بازار ژاوری (Jhaveri Bazaar) جایی که بورس مغازه‌های جواهر فروشی است، بیابید.

**آب و هوا:** ممبئی در طول سال به استثنای فصل مانسون شدید و زمستان ملایم مرطوب و شرجی است. بهترین زمان برای بازدید از این شهر بین ماه‌های سپتامبر و آوریل است که نسبتاً خنک و خشک است. لباس‌های نخی سبک برای آب و هوای مرطوب ممبئی بهترین گزینه هستند.



غارهای کانهری (Kanheri Caves)

#### دسترسی:

ممبئی نه فقط بزرگترین بلکه بهترین کلان شهر متصل هند است.

**از طریق هوایی:** اکثر شرکتهای هوایی بین المللی بزرگ به ممبئی پرواز دارند که این باعث می‌شود که ممبئی عملاً به تمام نقاط دنیا متصل باشد. اینجا مرکز سفرهای هوایی داخلی نیز است. این امر باعث می‌شود که فرودگاه چاتراپاتی شیواجی شلوغ‌ترین فرودگاه هند باشد. ترمینال بین‌المللی در سهار (Sahar) از پایین شهر (ناریمان پوئینت) ۳۰ کیلومتر فاصله دارد و ترمینال داخلی در سانتا کروز (Santa Cruz) ۴ کیلومتر نزدیکتر است. در حالیکه هر دو ترمینال تمام امکانات و خدمات مانند دفاتر تبدیل ارز، فروشگاه‌های بدون عوارض، رستورانها، اینترنت کافه‌ها و جایگاه‌های تلفن، صندوق‌های بارهای جامانده و دفاتر گردشگری هستند، معمولاً در ساعات اوج شلوغی تا سرحد تحمل‌شان می‌رسند. استراحتگاه‌های شرکتهای هوایی و خدمات افتخاری برای مسافران اصلی که از یک ترمینال به



دیگری می‌روند وجود دارد. برای رفتن به شهر شما امکان اجاره‌ی لیموزین با تهویه و یا لیموزین بدون تهویه، تاکسی پیش پرداخت شده، سه چرخه‌های موتوری یا خدمات رفت و برگشت فرودگاه را دارید.

**از طریق راه آهن:** ممبئی مرکزی برای سفر با قطار است و به‌وسیله‌ی دو خط راه آهن غربی و مرکزی پوشش داده می‌شود. این خطوط راه آهن ممبئی را به تمام نقاط هند به‌وسیله‌ی قطارهای سریع متصل می‌کند. قطارهای محلی همان طور که نامیده می‌شوند در ممبئی مخصوص هستند. با توجه به اینکه سیستم خیلی مؤثر حمل و نقل کلی هستند این قطارها رکن اصلی شبکه حمل و نقل ممبئی هستند. دو خط غربی و اسکله وجود دارد که هر دو تقریباً تمام شهر ممبئی و اطراف آن را حتی دور دست‌ترین نقاط را پوشش می‌دهند. دو ترمینال برای قطارهای پایین شهر چرچ گیت (Ehurchgate) و وی تی (VT) هستند. اولین و آخرین قطار در ساعت سه و نیم صبح و یک بامداد از پایین شهر حرکت می‌کنند.



مانی بهاون (Mani Bhavan)

**از طریق جاده:** برای رفت و آمد در داخل شهر و به مکان‌های مختلف اطراف آن ممبئی دارای شبکه‌ی حمل و نقل گسترده‌ای است. ناوگان بزرگی از تاکسی‌های سقف زرد دارای تاکسی متر را می‌توانید در سطح شهر یا در حال گشت زنی یا در توقف‌گاه‌های مشخص پیدا کنید. به علاوه یک بزرگراه ممبئی را به شهر پونه (Pune) از طریق جاده متصل کند که این سفر تجربه‌ی بسیار دل‌انگیزی است. جاده‌ای که به سمت گوآ (Goa) می‌رود، لذت رانندگی خود را دارد و این سفر را می‌توان به راحتی در ۷ الی ۸ ساعت طی کرد. فاصله از ممبئی تا چند شهر همجوار مهم عبارتند از: پونه ۱۶۳ کیلومتر، اورنگ‌آباد (Aurangabad) ۳۹۲ کیلومتر، ناشیک (Nashik) ۱۸۴ کیلومتر، مه‌بالشوار (Mahabaleshwar) ۲۳۹ کیلومتر، پاناجی (Panaji) ۵۹۷ کیلومتر، احمدآباد (Ahmedabad) ۵۴۵ کیلومتر و وادودارا (Vadudara) ۴۳۲ کیلومتر.





بازار کرافورد (Crawford Market)

مُمبئی دارای شبکه‌ی گسترده‌ای از اتوبوس‌های دولتی و خصوصی است. شرکتهای خصوصی مخصوصاً اتوبوس‌های خیلی خوب دولوکس با تهویه و بدون تهویه که شامل اتوبوس‌های تخت‌خواب دار برای بعضی از مسیرها هستند. تمام مراکز مهم در این منطقه دارای پوشش اتوبوس‌های زمان‌بندی شده هستند.

از طریق دریا: از این طریق نیز می‌توان به مُمبئی دسترسی پیدا کرد. مُمبئی برای تعدادی از کشتی‌های کروز خطی بین اروپا و شرق دور بندر است. لنگرگاه‌های بندر مُمبئی در فری وارف (Ferry Wharf) و دروازه‌ی هند نزدیک پایین شهر قرار دارد.

علاوه بر آن، سرویس کاتاماران (نوعی قایق بادی) بین مُمبئی و شهر گوآ (پاناجی) دایر است که در سرتاسر سال به غیر از زمان مانسون که از ژوئن تا سپتامبر است فعالیت می‌کند. کاتاماران‌ها کابین‌های دارای تهویه، اتاق غذا خوری و درجه اکونومی و بیزنس دارد. بلیط‌ها شامل دو وعده غذا، نوشیدنی و تنقلات است. این سرویس از بهاؤ کا چاکا فری وارف (Bhau-Bka- Chakka Ferry Wharf) فعالیت می‌کند.

سرویس کشتی به برخی از جزیره‌های نزدیک یا مراکز ساحلی مانند الفانتا، آلی بوگ (Alibaug) و غیره از ویژگی مُمبئی است. سرویس کشتی به الفانتا از دروازه‌ی هند حرکت می‌کند.

قبل از آغاز کردن اکتشافات شخصی خود از مُمبئی بهتر است که با شهر آشنا شوید. بهترین راه برای این کار استفاده از تور با راهنما است.

## ... ادامه مطلب از صفحه ۲۰

است. رابطه‌ای بین یونان و هند آن روزگار بوده است و حکومت‌هایی در شرق ایران بودند که اصل یونانی داشتند، و حکومت‌هایی بودند که اصل ایرانی داشتند. حکومت‌هایی یونانی هند غربی در دوره هلیستی و بعد از اسکندر ناقل فرهنگ یونانی بوده‌اند به شرق ایران، و شرق ایران، خراسان بزرگ، یکی از مناطق بزرگ بودایی‌نشین بوده است. بسیاری از نام‌هایی که در نواحی شرق ایران هست، نام‌های هندی و بودایی بوده است. بخارا همان ویهار هندی است، یعنی معبد پرستشگاه بودایی. شهرهای دیگر هم اسامی هندی داشتند و آثار بودایی در آنها هست و این کشیده می‌شود به مناطق غربی ایران. دوره بعد از اسکندر وقتی که به دوره ساسانی می‌رسیم آثار تاریخی این رابطه وجود دارد. کتاب دینکرد که از زمان شاپور اول در اوایل دوره ساسانی است از ترجمه کتاب‌های هندی به زبان پهلوی سخن می‌گوید. در کتاب دینکرد اسم سه کتاب هندی برده می‌شود که به زبان فارسی میانه، پهلوی آن روزگار، ترجمه شده است. یکی از این سه کتاب «ترک» یعنی منطلق، یکی «کوشه» که معلوم نیست چه بوده است. و یکی ویاکرنه است، یعنی صرف و نحو هندی. و این کتاب که در اوایل دوران ساسانی به زبان پهلوی ترجمه می‌شود. معلوم نیست کدام ویاکرنه است. من در کتابی که درباره تأثیر نحو هندی بر نحو عربی نوشته‌ام، حدسی زده‌ام. ولی معلوم نیست دقیقاً کدام کتاب بوده است. و به هر حال نشان می‌دهد که در دوره ساسانی رابطه به حدی نزدیک بوده که کتاب صرف و نحو زبان سانسکریت به زبان پهلوی ترجمه شده است. در دوره انوشیروان باز می‌بینیم که روابط بسیار بسیار نزدیک بوده است. کتاب‌های دیگر از زبان‌های بومی هندی ترجمه شده‌اند که کلیله و دمنه و سندبادنامه و شماری آثار نجومی و پزشکی از آن جمله است. این روابط ادامه داشته و در دوران اسلامی هم برقرار بوده است. رابطه قطع نشده است، رنگش عوض شده، اما ماهیتش تغییری نمی‌کند. کسانی که به این موضوعات توجه داشته باشند می‌توانند به کتاب من به نام بنگاله در قند پارسی که اخیراً توسط انتشارات سخن منتشر شده است، رجوع کنند.

در قرون اولیه اسلامی باز ترجمه‌هایی از زبان‌های هندی به عربی صورت گرفته است. اطباء و ریاضی‌دانان هندی به

بغداد آمد و شد داشته‌اند همانطور که در چندشاپور آمد و شد داشته‌اند. ابن ندیم به نام بسیاری از منجمین و ریاضی‌دانان هندی و پزشکان هندی که آثارشان در دوره اولیه عباسی بعضاً به فارسی و عربی ترجمه شده است، اشاره می‌کند. و بعد یک حادثه عظیم فرهنگی اتفاق می‌افتد در قرن چهارم و پنجم و آن کتاب الهند بیرونی است که در دنیا نظیر ندارد. هزار سال پیش یک کسی برود درباره فرهنگ یک قوم دیگر تحقیق کند بطوری که کتابش حتی امروز قابل استفاده برای تحقیقات جدید است. بیشک این یک حادثه بزرگ فرهنگی بوده است که نظیرش را در دنیای آن روزگار نمی‌بینیم. یک نفر دانشمند مسلمان با کمال بیطرفی و به روش کاملاً علمی و بدون تعصب، دین و فرهنگ ملت دیگری را اینچنین دقیق بررسی کند. این روابط همچنان در دوران‌های بعدی هم ادامه داشته است. گاهی شدت و ضعف پیدا کرده ولی از بین نرفته است. بعد از پناه‌دهنده شدن همایون به ایران و پذیرایی که از او می‌شود و حمایتی که از او می‌شود، در قزوین، پایتخت شاه طهماسب، همایون برمی‌گردد به هند و گروه زیادی از دانشمندان و هنرمندان ایرانی در پی او به هند می‌روند و بعد پسر همایون، اکبر شاه به سلطنت می‌رسد. در واقع دربار اکبر شاه یک دربار ایرانی است، زبانش زبان فارسی است. کتاب مهمی در این باره وزیرش می‌نویسد به اسم «آیین اکبری» که بسیار کتاب مهمی است. البته زبانش زبان فارسی سره است و اولین نمونه این سبک زبان در آنجاست و ما هنوز نمی‌توانیم با آن فصاحت و شیوایی گفتگو کنیم. در واقع دربار اکبر شاه محل آداب و رسوم دربار ساسانی است و آن را پس از هزار و چند صد سال به هند منتقل می‌کند و نظام دربار ساسانی در غالب شهرهای هند تشکیل می‌شود.

ولی من قصد سخنرانی در اینجا را نداشتم و فقط قصد تشکر داشتم. اگر این مرکز که تشکیل شد، می‌توان در این مرکز گفتگوهای مفصل داشت و از دوست فاضلم دکتر شایگان در آنجا حداکثر استفاده را خواهیم کرد. ایشان به نکات دقیق فلسفی هند پی برده و در آثارشان نوشته‌اند و نیز از وجود دیگر دوستانی که درباره هند کار کرده‌اند نهایت استفاده را خواهیم کرد.

● با تشکر از مجله وزین بخارا شماره ۹۳

# دکتر مجتبایی و دکتر شایگان دو هندشناس برجسته ایرانی

## متن سخنرانی کامران فانی در شب ایران و هند

برای بنده مایه مباهات و افتخار است که فرصتی دست داد تا درباره دو شخصیت برجسته هندشناس ایرانی چند دقیقه‌ای صحبت کنم. البته آقای دکتر مجتبایی و آقای دکتر شایگان نیازی به معرفی ندارند، شناخته شده‌تر از آن هستند که بخواهم معرفی‌شان کنم. در اینجا می‌گویم خیلی گذرا فقط کارنامه هندشناسی این دو هندشناس برجسته ایرانی را مرور کنم.

من حدود پنجاه سال پیش، با نام و آثار دکتر مجتبایی آشنا شدم. دانشجوی ادبیات فارسی بودم. در آن موقع سه جلد از تاریخ ادبیات چهار جلدی ادوارد براون منتشر شده بود و فقط جلد دوم منتشر نشده بود که آقای دکتر مجتبایی این جلد را هم ترجمه کرد. پشت جلد همان کتاب با زندگی دکتر مجتبایی آشنا شدم. در آنجا آمده بود ایشان کتابی را با عنوان چیترا، غزل‌هایی چند از باغ عشق اثر رابیندرانات تاگور ترجمه کرده‌اند. این کتاب را تهیه کردم و این اولین آشنایی من بود با هند به خصوص با هند معاصر. کتاب چیترا یک نمایشنامه منظوم غنایی است و چون تاگور بیشتر به عنوان شاعر شناخته شده، شعرهایی هم از او آورده بود. این کتاب امروز، از کبریت احمر هم نایاب‌تر است. شاید اولین بار بود که از تاگور و نویسنده‌های هندی اثری به فارسی ترجمه می‌شد. یاد نمی‌آید که کتاب دیگری از تاگور قبلاً ترجمه شده باشد. تاگور نویسنده برجسته‌ای بود، برنده جایزه نوبل بود، اولین نویسنده شرقی که این جایزه را می‌گرفت. به هر حال این کتاب همچنان نایاب است. امیدوارم که چاپ جدیدی که ایشان قول داده‌اند بیرون بیاید و زمینه‌ای باشد برای آشنایی نسل جوان‌تر با هند معاصر و به ویژه با تاگور.

دکتر مجتبایی شخصیتی هستند که دامنه تحقیقات و مطالعاتشان بسیار گسترده است. در حوزه ایران، از ایران باستان تا ایران معاصر و در حوزه هند هم همینطور. دکتر مجتبایی رشته هندشناسی خوانده‌اند. متخصص و مدرس این رشته هستند. من دو کتاب بسیار مهم ایشان را که در مورد هند است اجمالاً بیان می‌کنم. کتاب اول کتابی است با عنوان نحو هندی و نحو عربی که به نظر من یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که در این باره نوشته شده. وارد جزئیات نمی‌شوم. می‌دانید که صرف و نحو عربی، (گرامر عربی) یکی از کامل‌ترین گرامرهاست و باز هم میدانید اولین کتابی که راجع به صرف و نحو عربی نوشته شده از سبویه فارسی است. این کتاب که به نام «الکتاب» معروف است به قدری کامل است که باعث حیرت شده که چطور اولین اثری که راجع به دستور زبان یک زبان نوشته شده اینقدر کامل است. همه حدس می‌زنند که به هر حال الگوش را باید از جایی دیگر گرفته باشد. معمولاً الگو را از زبان یونانی یا سریانی می‌دانستند ولی در واقع این الگو از هند آمده. و آقای دکتر مجتبایی در این کتاب که واقعاً بی‌نظیر است ثابت کرده‌اند که نحو عربی، و دستور زبان عربی مستقیماً الگوی هندی و سانسکریت داشته است. در این کتاب با ارائه مستندات فراوان و مشابهت‌های زیاد این معضلی را که واقعاً بیش از دویست سال در مورد دستور زبان عربی مطرح بود حل کردند. در واقع از همان قرن اول بعد از اسلام تأثیر هند را از طریق ایرانی‌ها در جامعه اسلامی آن زمان می‌بینیم.

دومین کتاب دکتر مجتبایی راجع به روابط فرهنگی هندوها و مسلمانان است. این کتاب مجموعه خطابه‌هایی است که به زبان انگلیسی ایراد و سپس چاپ شده است. خطابه اولش درباره بیرونی است، اولین و در واقع مهم‌ترین هندشناس ایرانی. دکتر مجتبایی هم در هند ریزن فرهنگی بودند، و همانند بیرونی که در هزار سال قبل وارد هند شد، به دنبال شناخت فرهنگ این ملت بزرگ بوده‌اند. مقاله فوق‌العاده مهمی است و بررسی جدی و کاملی است از کارنامه هندشناسی ابوریحان بیرونی. مقاله دوم این کتاب که کمتر به آن توجه شده، مقاله‌ای است که در آن ایشان آثاری را که هندوها و مسلمانان درباره دین هندی به زبان فارسی نوشته‌اند، معرفی کرده‌اند. مهم این است که زبان فارسی در واقع زبان مشترک آنها بوده است. در واقع فرقی هم نمی‌کند که هندو بوده یا مسلمان، هر دو زبان فارسی را به کار می‌برده‌اند. در اینجا ۴۵ نسخه خطی را توصیف کرده‌اند. گنجینه‌ای که هنوز مورد توجه قرار نگرفته است. مقاله سوم این کتاب راجع به عرفان هندی و عرفان اسلامی



است. در اینجا نشان داده‌اند که وجوه مشترک و نوع نگاه متفاوت فرهنگ هندی به عرفان اسلامی و ایرانی چگونه بوده. در مقاله چهارم هم جلوه‌ها و جنبه‌هایی از روابط فرهنگی بین هندوها و مسلمانان در حوزه‌های هنر، ادبیات، تاریخ و عرفان را بررسی کرده‌اند. در این مورد باید بگوییم که تأثیر زبان فارسی بر زبان‌های مختلف هندی نشان می‌دهد که نقش ایران و نقش زبان فارسی در شکوفایی تمدن هندی چقدر مؤثر بوده و ایرانی‌ها چه حضور فرهنگی بانفوذی در آنجا داشتند.

دکتر مجتبابی مسئله مهمی را روشن می‌کند. به نظر ایشان مسئله همزیستی مسالمت‌آمیز بین هندوها و مسلمانان مطرح نیست. مسئله از این جدی‌تر است. اینجور نیست که به هر حال این دو همدیگر را تحمل می‌کردند. مسئله این است که اینها وحدتی ژرف و عمیق با هم دارند. اینطور نیست که در مقابل هم قرار گرفته باشند و بخواهند رفتاری مسالمت‌آمیز در برابر هم داشته باشند. اینها متعلق به فرهنگی یگانه هستند و با همین دید است که باید هندوها و مسلمانان شبه قاره را نگاه کنیم.

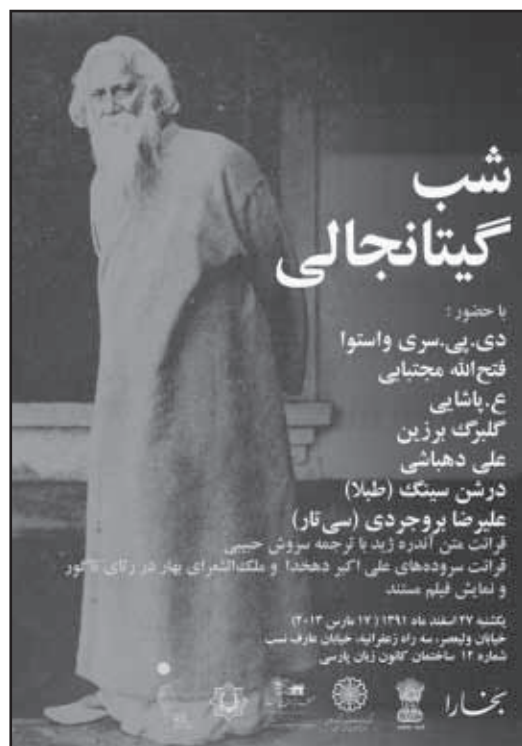
اما در مورد دکتر شایگان، همه می‌دانیم که آثار فلسفی و فکری ایشان بسیار تأثیرگذار بوده و در واقع شهرت جهانی دارد. آقای شایگان اولاً بالذات هندشناس است. در زمینه هند دکترا گرفته، رساله دکترای ایشان که معرفی خواهم کرد در زمینه هندشناسی است و در واقع به یک معنی دکتر شایگان را باید هندشناسی بزرگ دانست. در حقیقت آنقدر که به آثار ایشان — که در آنها به معضل جهانی و به خصوص جهان شرق و مسئله سنت و تجدد و مدرنیته می‌پردازند — توجه شده به هندشناسی ایشان کمتر توجه نشان می‌دهند. دکتر شایگان همواره شیفته هند بوده‌اند، به خصوص از آیین بودا و بودیسم همواره به نحوی مهرآمیز صحبت می‌کنند که واقعاً آدم تحت تأثیر قرار می‌گیرد. دکتر شایگان یکی از مهم‌ترین کتاب‌ها را به زبان فارسی راجع به هند نوشته‌اند. و آن هم کتاب ادیان و مکتب‌های فلسفی هند است. این کتاب نزدیک به پنجاه سال پیش چاپ شده است. آقای دهباشی می‌گفتند که قرار است برای پنجاهمین سال انتشار این کتاب مجلسی بگذارند. این کتاب حدود ۱۰۰۰ صفحه است، فلسفه هندی را از وداها تا ودانتا، یعنی در واقع از هزاره دوم قبل از میلاد تا اواخر قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی دربرمی‌گیرد. کتابی است که همیشه مورد استقبال خوانندگان ایرانی بوده. این کتاب در واقع کتابی درسی است، ولی همین کتاب درسی جدی، با این طول و تفصیل بیش از ده بار چاپ شده و نشان می‌دهد که با اقبال عامه مواجه بوده است و مردم ایران چقدر علاقمند هستند که با تفکر و اندیشه‌های فلسفی و دینی هند آشنا شوند و این کتاب طی این مدت همچنان محبوبیت خود را حفظ کرده است.

کتاب دوم ایشان، راجع به هندشناسی، رساله دکترای ایشان است از دانشگاه سوربن. کتابی است با عنوان آیین هندو و عرفان اسلامی. این کتاب طرح مفصل و تفصیلی است درباره کتاب معروف داراشکوه، ولیعهد ناکام سلسله تیموریان یا مغولان هند که به دست برادر قشری مذهبش کشته شد. خیلی‌ها معتقدند که اگر داراشکوه زنده می‌ماند و به جای اورنگزیب به تخت سلطنت می‌نشست شاید دنیای دیگری داشتیم. در این کتاب دکتر شایگان «رساله مجمع‌البحرین» داراشکوه را شرح داده‌اند. کتابی که هدفش وفاق بین عرفان هندی و عرفان اسلامی است و در آن داراشکوه کوشش کرده که این دو را به هم نزدیک کند و بگوید که بین نگاه اسلامی و نگاه هندی به جهان نزدیکی وجود دارد و در واقع یک ریشه دارد و از ظواهر که بگذریم، از یک گوهر واحد هستند. دکتر شایگان متن رساله را چاپ کردند و نزدیک به ۵۰۰ صفحه توضیحات دادند راجع به اصطلاحات مهم فلسفی، چه فلسفه هند و چه عرفان نظری ایران. جالب توجه این است که این کتاب تخصصی و فنی و مشکل طی چند سال به چاپ چهارم و پنجم رسیده. خیلی مهم است که کتابی که تخصصی هست و کسی لااقل باید زمینه‌های خوبی نسبت به عرفان هندی و عرفان نظری ایران اسلامی داشته باشد اینقدر مورد توجه عام قرار گرفته است. کتاب‌های دکتر شایگان اصولاً این ویژگی را دارند که جاذبه همگانی دارد و حتی برای موضوعاتی به این پیچیدگی و شاید تا حد زیادی دور از ذهن مخاطب جدید می‌آفریند.

دو قوم ایرانی و هندی در هزاره سوم قبل از میلاد حدود پنج هزار سال پیش از نقطه نامعلومی در شمال اوراسیا به طرف جنوب آمدند. در نیمه راه از هم جدا شدند. یکی به طرف شرق رفت و یکی به طرف غرب. ولی این پیوند چند هزار ساله تا به امروز بین این دو قوم هند و ایرانی یا آریایی همواره حفظ شده است و شکوه و جلال این پیوند و پیوستگی به نظر من در کارنامه دکتر مجتبابی و دکتر شایگان جلوه‌گر است و نشانگر پایداری روابط ایران و هند است.

● با تشکر از مجله وزین بخارا شماره ۹۳

# شب گیتانجالی



«شب گیتانجالی» صد و شانزدهمین شب از شبهای مجله بخارا بود که با همکاری سفارت هند در ایران، مؤسسه فرهنگی هنری ملت، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی و گنجینه پژوهشی ایرج افشار عصر روز یکشنبه ۲۷ اسفند ماه ۱۳۹۱ در محل ساختمان کانون زبان پارسی برگزار شد.

در ابتدای این مراسم علی دهباشی که پیش از این بزرگداشتی را برای رایبندانات تاگور در زمستان ۱۳۸۴ برگزار کرده و نخستین شناخت‌نامه تاگور را نیز به چاپ رسانده است، از گیتانجالی و تاگور سخن گفت:

«گیتانجالی» مشهورترین کتاب شعر تاگور هنوز هر ساله تجدید چاپ می‌شود و در نشریات و مجامع معتبر ادبی مورد بحث و بررسی است. همچنین داستانها و رمانهایش. تاگور هشت نمایشنامه هم منتشر کرد که همگی به فارسی ترجمه و برخی از آنها اجرا شده است.

آنچه مایه شهرت جهانی تاگور شد، شاعری او بود و خود نیز در میان زمینه‌های کارهای هنری و ادبی، شعر را عمده‌تر می‌داند و می‌گوید: «در این هنگام که به شامگاه زندگی رسیده‌ام و به گذشته خود به دقت می‌نگرم، متوجه می‌شوم که آنچه درباره آن مرا یقین حاصل است این است که شاعر هستم... ادعا نمی‌کنم که عالم زبانی هستم، ادعا نمی‌کنم که رهبر سیاسی هستم، ادعا نمی‌کنم که عالم اخلاق یا پیشوای دینی هستم، ولی می‌گویم که شاعرم...»

تاگور نمونه متفکر و ادیبی است که ضمن آشنایی و تسلط به ادبیات و فرهنگ غرب، میراث ادبی و فرهنگی سرزمین خود را حفظ کرد و ضمن آنکه عمیقاً بومی ماند ولی جهانی اندیشید. و به یک تعادلی در نگرش خود نسبت به تمدن، فرهنگ و ادبیات رسید.

تاگور به عنوان یک هنرمند در عرصه‌های گوناگون آثار ارزشمندی از خود بجا گذاشت که حیرت‌انگیز است. از شاعری که او را به جایزه نوبل رساند تا رمان و قصه‌نویسی. از دانش موسیقی که او را در حد موسیقیدانی برجسته می‌شناساند. و سرانجام آثار نقاشی‌اش که در یک دهه پایانی عمر صدها تابلوی نقاشی ارزشمند خلق کرد.

جنبه دیگر اندیشه تاگور، نظریه‌های او درباره آموزش و پرورش است که هنوز کاربرد دارد. نظریات او آنچنان وسعت گرفت که در «شانته نیکتان» مدرسه مخصوصی را بنیاد گذاشت و با گروهی از استادان روش‌های خود را در عرصه تعلیم و تربیت آزمود. و کار را به جایی رساند که دانشگاهی نیز به نام «ویشواپهاراتی» تأسیس کرد که جنبه بین‌المللی دارد.

تاگور به ایران علاقه داشت و دو بار به ایران آمد، یکی در اردیبهشت ۱۳۱۱ و دیگر در سال ۱۳۱۳، که جشن هفتادمین سال تولدش را در تهران گرفتند. سفر تاگور و دیدارش با نویسندگان و شاعران ایران در تهران و شیراز باعث تبادل فرهنگی و ادبی گسترده‌ای میان نویسندگان و شاعران ایران و هند شد که سالها ادامه داشت. تاگور از دولت ایران خواست که استادی را برای تدریس به دانشگاه خود به هند بفرستد. که استاد پورداود به این منظور انتخاب شد که خود ضمن مقاله‌ای از این دوران با تاگور نوشته است.

در سال ۱۹۱۳ که جایزه ادبی نوبل در ادبیات به تاگور تعلق گرفت، برای اولین بار بود که نام نویسنده و شاعری از قاره آسیا در فهرست برندگان نوبل ادبیات قرار می‌گرفت. تاگور در آن زمان پنجاه و دو ساله بود و سی و پنج سال بود که اولین اشعار تاگور در سال ۱۸۷۸، زمانی که هفده ساله بود، منتشر شده بود. او شاعر بود، داستان و نمایشنامه می‌نوشت، نقاشی می‌کرد، ولی همه آثارش به زبان بنگالی بود و غیر از مردم هند کسی با آثار او آشنایی نداشت.

تاگور در سال ۱۹۱۲ تصمیم به سفر گرفت و این سفر اولین سفر خارجی او بود. به انگلستان می‌رفت. قبل از سفر تصمیم گرفت یکی از کتابهایش به نام «گیتانجالی» را به انگلیسی ترجمه کند. این کتاب که شامل اشعار عرفانی وی به زبان بنگالی بود در سال ۱۹۱۰ منتشر شده بود. در ترجمه انگلیسی بخشی از آن را انتخاب کرد. ۱۶ قطعه هم از یک مجموعه دیگر شعر به نام «گیتیمالایا» که نزدیک به فضای شعری گیتانجالی بود انتخاب کرد.

تاگور در بیست و چهارم ماه مه سال ۱۹۱۲ به همراه فرزند و عروس خود بمبئی را از راه دریا به طرف لندن ترک کرد.

یک کیف خاص که در آن متن ترجمه گیتانجالی بود در طول سفر همراهش بود و همچنین دفتر یادداشت روزانه‌اش.

سرانجام در یک بعد از ظهر گرم وارد لندن شدند و با ترن به هتلی در کوی بلومزبری رفتند. فردای آن روز برای دیدار دوست دیرینش «سر ویلیام روتشتاین» که نقاشی مهمی نیز بود آماده شد و ناگهان متوجه شد که آن کیف محتوی ترجمه گیتانجالی مفقود شده و ماه‌ها کار او بر روی ترجمه این متن و اساساً این سفر به انگلستان نقش بر آب شد. جستجو آغاز شد و سرانجام در بخش اشیاء گمشده متروی لندن آن کیف را پیدا کردند. پسرش راتین درانات که خودش را در مفقود شدن کیف مقصر می‌دانست و سخت غمگین بود در دفتر یادداشت‌های روزانه خودش چنین نوشته: «تسکین روحیه پریشان و آشفته من ساعتی بود که آن کیف را به ما بازگرداندند. تا یافتن گمشده بارها به ذهنم می‌گذشت که بدون ترجمه گیتانجالی چه خواهد شد و این مصیبتی که غفلت من بر سر ما آورده ما را به کجا خواهد کشاند؟»

همانطور که گفتم «سر ویلیام راتشتاین» نقاش انگلیسی بود که دوست تاگور هم بود. به مناسبت سفر تاگور به لندن در خانه‌اش مهمانی به افتخار او برپا کرد. بر اساس یادداشتهای تاگور این مهمانی در شب هفتم ژوئیه ۱۹۱۲ برپا شده است. شخصیت‌های برجسته‌ای همچون ویلیام باتلر بیتس که ده سال پس از تاگور جایزه نوبل ادبیات را گرفت. ازرا پاوند شاعر معاصر آمریکایی، خانم سینکلر که نویسنده بود و سالها بعد یکی از مهمترین بیوگرافی‌های تاگور را نوشت و چند نفر دیگر از نویسندگان و شاعران مقیم لندن حضور داشتند. همگی آمده بودند که گیتانجالی را با صدای خود تاگور بشنوند. پس از آنکه تاگور بخش‌هایی از گیتانجالی را خواند حضار با تشویق و تأیید کار تاگور را ستودند و ویلیام باتلر بیتس اعلام کرد مقدمه‌ای بر ترجمه انگلیسی گیتانجالی خواهد نوشت.



سر ویلیام راتشتاین دربارهٔ مهمانی آن شب برای تاگور چنین نوشته است: «من این اشعار را قبلاً خوانده بودم. تاگور بیشتر آنها را طی نامه‌هایش برایم فرستاده بود. و وقتی این اشعار را به دوست من متقدم آندرو برادلی ارائه کردم، او هم در اهمیتش با من هم‌نظر شد. هر دو بر این باور بودیم که در میان ما شاعر بزرگی ظهور کرده است. همان زمان نامه‌ای دربارهٔ تاگور به ویلیام باتلر بیتس نوشتم که جوابم را نداد. دوباره یادآوری‌اش کردم، این بار گفت سروده‌های تاگور را برایم بفرست. پاسخش بعد از خواندن اشعار سراسر شور و هیجان بود. به لندن آمد و با هم اشعار تاگور را دوباره خواندیم. بیتس نظریات اصلاحی دربارهٔ ترجمه می‌داد. اما در اصل اشعار دست نمی‌برد. آن شب وقار تاگور و چهرهٔ جذابش، رفتار ملایم و متانتش همه را تحت تأثیر قرار داده بود و این سرآغاز یک دورهٔ دیگر در زندگی ادبی او بود.»

تاگور در انگلستان به سرعت با نویسندگان و شاعران انگلیسی آشنا شد. در دهم ماه ژوئیه در مجلس بزرگداشتی دیگر که به افتخار او برپا شد بیتس به سخنرانی پرداخت و دربارهٔ او گفت: «شرکت در ضیافتی که بخاطر تجلیل از تاگور ترتیب داده شده، در عمر هنری من واقعهٔ مهمی است. من با خود کتابی دارم شامل ترجمهٔ انگلیسی یکصد شعر تغزلی بنگالی که در ده سال اخیر سروده شده است. در این دوران کسی را نمی‌شناسم که به زبان انگلیسی، در کار سرودن شعر غنایی، اثری هم‌تراز آن آفریده باشد. به نظر من در سراسر این اشعار یک احساس واحد موج می‌زند: عشق به خدا. تاگور دلباختهٔ طبیعت است. شعرهای او لبریز از زیباترین احساس است که بینش قوی و مهر عظیم او را آشکار می‌سازد. او تسیخ بدست نگرفته تا با دانه‌های آن بازی کند، بلکه گل بدست دارد و برگ‌های آن را لمس می‌کند. در این کتاب، وفور نامتناهی از زیبایی هست.»

برای شاعر هندی ما که زبان اصلی او هم بنگالی است و شعرش ترجمه شده به انگلیسی است، این ستایش از سوی شاعر بزرگ انگلیسی ویلیام باتلر بیتس افتخار بزرگی است. در هفته‌های بعد نویسندگان بزرگی همچون برنارد شاو، اچ. جی. ولز، جان میزفیلد، جان گالزورثی، سی. اف. آندروز به دیدارش می‌آیند. به قصد سخنرانی و سفر به شهرهای نیویورک، شیکاگو، بوستن و چند شهر دیگر به آمریکا می‌رود و این مقارن زمستان سال ۱۹۱۲ است. در آمریکا خبر می‌رسد که «گیتانجالی» در انگلستان منتشر شده است. در بهار ۱۹۱۳ به لندن برمی‌گردد و پس از یک عمل جراحی در تالار کاکستون، محل اجتماع نویسندگان بزرگ انگلیسی چندین سخنرانی ایراد می‌کند. و بعد به هند بازمی‌گردد. تا اینکه در روز سیزدهم نوامبر ۱۹۱۳ وقتی در خانهٔ خودش در هند نشسته، در روزنامهٔ عصر به نام امپاتر چنین خبری را می‌خواند:

«این نخستین بار است که ادبیات اصیل هند از امپراتوری انگلستان به عنوان یک ادبیات قدرتمند جهانی شناخته می‌شود و این اولین مرتبه است که یک شاعر آسیایی از سوی فرهنگستان سوئد بر پایگاه افتخار قرار می‌گیرد و بدین ترتیب جایزهٔ نقدی هشت هزار لیره انگلیس به وی اعطا می‌شود.»

با انتشار این خبر سرزمین هند را شادی و شوق فرا گرفت. در ۲۳ نوامبر یعنی درست ده روز پس از انتشار نظر داوران فرهنگستان سوئد، روشنفکران کلکته ضیافت شامی برای شاعر بنگالی ترتیب داده و در آن زبان به ستایش وی گشودند. تاگور که از رفتار پیشین هموطنان خویش سخت آزرده بود نتوانست رنجش و اندوه خود را پنهان بدارد. در پاسخ سخنان آنان گفت: «آن ناسزاهای که من از هموطنان خود شنیدم اندک نبود و با این حال من به شکیبایی تحمل کردم، حقیقتش را بخواهید، من نمی‌دانم چه پیش آمد که جهان خارج از دنیای من، نظری به سوی من افکند، من نمی‌دانستم آن پروردگاری که در شرق نشسته و من همواره سر بندگی بر آستانش سائیده بودم، در غرب دست عنایت خویش را به سوی من دراز خواهد کرد. آنچه من امروز حاصل کرده‌ام، مرحمتی است از سوی آن پروردگار و بس. عامل آن هرچه می‌خواهد باشد، نتیجه این است که اروپا حلقهٔ گل افتخار را بر گردن من آویخته است و من تصور نمی‌کنم که اعطای جایزهٔ نوبل سبب شود که ناگهان ارزش ادبی یا هنری یک دریافت‌کنندهٔ جایزه بالا رود.»

پس از آن آقای سانگوان به نیابت از طرف دی. پی. سری واستوا، سفیر هند در ایران پیام وی را قرائت و دکتر عبدالسمیع، رایزن فرهنگی هند، آن را ترجمه کرد:

«می‌خواهم بخشی از سفرنامهٔ تاگور به ایران را نقل کنم که به زیارت از آرامگاه حافظ می‌پردازد. تاگور می‌گوید: با نشستن کنار آرامگاه

حافظ پرتو درخشانی از چشمان حافظ از درون ذهنم گذشت. همانند تابش خورشید بهاری که اینک می‌تابد. ما همچون هم‌نشینان یک خراباتی هستیم که می‌نوشیم از پیمان‌های بسیار. احساس بسیار روشنی دارم اگرچه قرن‌ها گذشته است و بسیاری آمده و رفته‌اند اما با نشستن در کنار آرامگاه حافظ سلوک نمودن کنار حافظ است.

تاگور هنگام سفر به ایران گفت اگر به زیارت آرامگاه حافظ نمی‌رفتم سفر من کامل نمی‌شد.

تاگور هفتاد و یکمین سال تولدش را در تهران جشن گرفت و شعری به عنوان «مظفریاد ایران» سرود. شاید بتوان گفت که شعر ایران و در حقیقت شعر حافظ شیرازی بیشترین تأثیر را بر تاگور داشته است و این تأثیر به پدر تاگور و تسلط او بر زبان فارسی برمی‌گردد، خاصه آنکه پدر تاگور ارادت خاصی به حافظ داشته است.

زبان و فرهنگ فارسی تأثیر ویژه‌ای بر زبان و ادبیات هند دارد و گوشه‌هایی که نیازمند پژوهش بیشتراند بسیارند. «

سخنران بعدی این نشست دکتر فتح‌الله مجتبیایی بود که به علت بیماری نتوانست در مراسم حاضر شود اما متن پیام که فیلمبرداری شده بود برای حاضران پخش شد و دکتر مجتبیایی در بخشی از پیام خود چنین گفت:

«مراسم امروز به مناسبت کتاب معروف تاگور، مجموعه‌ی منظوم او، گیتانجالی است. اما امروز تاگور را به عنوان شاعر می‌شناسیم اما شخصیت تاگور بسیار گسترده‌تر است. تاگور نقاش بسیار خوبی بود، آهنگساز بسیار خوبی بود. سرود ملی هندوستان هم آهنگش از تاگور است و هم اشعارش. تاگور در داستان‌نویسی نیز استاد بود. سخنرانی‌هایی که در نقاط مختلف دنیا می‌کرد، نگاهش را و دریافتش را از مسائل نشان می‌داد، دانشش از مسائل روز هندوستان بسیار روشن و گویا بود. مسائلی که در سخنرانی‌هایش عنوان کرد، برخی از برجسته‌ترین شخصیت‌های ادبی اروپا را به خود جلب کرد که ویلیام باتلر ییتس، شاعر بزرگ ایرلند، در زمرهٔ آنان بود. در حقیقت معرفی ییتس از تاگور و گیتانجالی این کتاب را به اروپاییان شناساند.»

دکتر مجتبیایی در بخشی دیگر از سخنان خود به عرفان در شعر تاگور پرداخت: «شعر تاگور رنگ و بوی عرفان دارد. خانوادهٔ تاگور خانواده‌ای عارف بود. پدرش با عرفان ایرانی بسیار آشنا بود. و می‌دانیم که پدر تاگور حافظ را به خوبی می‌شناخت و کتاب حافظ را همیشه در کنار داشت و ترجمهٔ داراشکوه را به زبان فارسی می‌خواند.

در واقع گیتانجالی ترکیبی است از دو کلمهٔ گیت به معنای سرود و آنجالی به معنای هدیه کردن. و تاگور سرودهایش را به خداوند تقدیم کرده است. و این شاید ما را به یاد گاتاهای زرتشت می‌اندازد. زرتشت نیز گاتاهای خود را به اهورامزدا تقدیم می‌کند. در اشعار تاگور همیشه می‌توان افکار عرفانی را دید. در حقیقت این اشعار غزل‌های عارفانه است. در واقع طبیعت و زیبایی‌های طبیعت را انعکاس ذات و جمال الهی می‌دانست.»

سپس گلبرگ برزین مقدمهٔ آندره ژید بر گیتانجالی، ترجمه سروش حبیبی را قرائت کرد و آندره ژید در بخش‌هایی از این مقدمه چنین می‌نویسد:

کتاب کلان‌حجم هند باستان بقدری فراوانند که حتی اگر وقت برای خواندن آنها می‌داشتم جرأت کافی برای رفتن به سوی این خرمن را در خود نمی‌دیدم، عرصهٔ ادبی که بقول پل دو سن ویکتور Paul de Saint Victor نظم‌گریزی قرار حاکم آن است.

همین پل دو سن ویکتور جای دیگری می‌گوید: میان روح اروپایی و روح هندی صد میلیون ایزد هول‌انگیز حایل است.

آنچه در گیتانجالی می‌ستایم پیش از همه چیز کم‌حجمی آن است، آنچه این اثر را در نظرم سزاوار تحسین می‌کند این است که از اساطیر دست و پاگیر در آن اثری نیست و خواننده برای خواندن آن نیازی به آمادگی پیشین ندارد. بی‌شک مایلیم دریابیم که خویشاوندی این کتاب

با سنت‌های هند باستان کجاست، اما بیش از آن مایلیم بدانیم که این کتاب از چه راه با ما اروپاییان امروزیین سخن می‌گوید.

هرچند که درباره این کتاب بجز تحسین در دل ندارم، سخنم را با ذکر عیب مهم آن آغاز می‌کنم و آن این است که گرچه کوچک است، بد به نظم آمده است. منظورم از این گفته آن نیست که با نظام عروضی غربی و با اوزان و میزان‌های ما سازگاری ندارد، خیر! اما عبارتی کوتاه در پایان کتاب خود در این باره هشدار می‌دهد. گیتانجالی مجموعه‌ای است مرقع، پدید آمده از قطعه‌ها و اشعاری ناهمگن.

اشعار گردآمده در این کتاب، ابتدا به زبان بنگالی در سه کتاب جدا چاپ شده بود: نایی ودیا Naivedya کی یا Kheya و گیتانجالی، که نام خود را بر سر این گل‌ریسه نهاد. اشعار دیگری نیز، که جای‌جای در مجله‌ها چاپ شده بودند در این مجموعه راه یافته و در آن پراکنده‌اند و پنداری کاری جز به هم زدن نظم سلسله اشعار و پریشان ساختن روح حاکم بر آن ندارند.

به این ترتیب برای افشای ناهمگنی گیتانجالی نیازی به آن عبارت در پایان کتاب نبود. زیرا این ناهمگنی بسیار آشکار است، و ابتدا چنان چشمگیر، که در ذوق می‌زند. اما شاید بتوان گفت که بتدریج خوشایند می‌شود.

بله، جالب است که می‌بینیم شاعر، پنداری احساس تهیدستی کرده است. در پنجاه و چهار سالگی، که آوازه‌اش در کرانه‌های گنگ آسمان گیر بود، به اصرار بعضی از دوستان بر آن شد که ترجمه‌ای از اشعارش را به زبان انگلیسی ارمغان اروپاییان کند و دید که اشعار همساز به قدر کفایت ندارد که بتواند براحتی یک جلد را پر کند.

براستی آیا جالب نیست که شط فراگیر هند عظیم، یک بار هم که شده ناچار باشد سه، چهار و پنج بار خود را بفشارد تا جام کوچکی را که ناشر انگلیسی نزدش آورده است، پر کند؟

بعد از دویست و چهارده هزار و هفتصد و هفتاد و هشت بیت «مهابهاراتا» و چهل و هشت هزار بیت «رامایانا» عاقبت یک نفس راحت! وای که چقدر از هند سپاسگزارم که عاقبت به لطف رایبندرانات تاگور بعوض افراط در سخن‌آوری راه گزیده‌گویی را برگزیده است و چه بهره‌مند می‌شویم ما، از این مبادله اطناب با کیفیت و کلانی حجم با ایجاز و تراکم معنی! زیرا هر یک از صد و سه شعر کوچکی که این مجموعه را پدید آورده‌اند، از حیث گرانی معنی سزاوار تحسین‌اند.

\*\*\*

از گونه‌گونگی این اشعار بعد از این سخن خواهیم گفت. اما از آنجا که میل دارم هرچه بیشتر از این نقص بکاهم و کم‌کم عناصر افزوده را کنار بگذارم و بزودی جز از اصل کتاب و مغز نغز آن سخن نگویم، اول چند کلمه‌ای از دیگر نوشته‌های تاگور می‌گویم.

از زمان انتشار گیتانجالی به بعد دو کتاب شعر دیگر از او منتشر شده است: یکی به نام «هلال» (The Crescent Moon) که مجموعه‌ای است از قطعات کودکانه یا قطعاتی که مربوط به کودکان‌اند. سه قطعه از این اشعار را در گیتانجالی بازمی‌یابیم، که از بهترین قطعات هلال نیستند ولی این اواخر بیش از دیگران نقل شده‌اند. (قطعه‌های شماره ۶۰ و ۶۱ و ۶۲)

کتاب دیگر عنوان «باغبان» (The Gardener) دارد و در نوامبر گذشته منتشر شده است و سلسله اشعاری است که اگر نگرایی اشعار جوانی تاگورند دست‌کم بیش از گیتانجالی سروده شده‌اند و چنانکه در مقدمه آن آمده است بسیار پیش از آن.

به نظر می‌رسد که تاگور یکی از دو نمایشنامه خود را به صورت شعر یا ترانه درآورده باشد. نخستین این نمایشنامه‌ها که از آثار جوانی اوست از «مهابهاراتا» در ذهن‌اش انگیخته شده است و دومی، که اینجا مورد نظر ماست و به نظر من منشاء الهامش با این سلسله اشعار یکی است ظاهراً بسیار امروزی است. عنوان آن «پستخانه» (The Post Office) است. در این شعر حال طفل بیماری وصف می‌شود که در بیم و



امید، به انتظار رسیدن نامه‌ای از شاه زنده است. پشت پنجرهٔ اتاقش نشسته است و رهگذران را می‌خواند و رهگذران می‌ایستند و با او حرف می‌زنند، ابتدا با اکراه، اما گفت‌وگوی کودکانه بزودی، و البته بی‌آنکه خود آگاه باشند، از دلمشغولی‌ها آزادشان می‌کند و آنها با دلی آسوده به راه خود می‌روند. نامه‌ای که طفل انتظارش را دارد و به اشتیاق آن زنده است، هرگز نمی‌رسد. عاقبت چون طفل نفسهای آخر را می‌کشد شاه خود به نزد او می‌آید. نمی‌گوید که کیست، اما طفل در صفای دل خود او را بازمی‌شناسد.

انسان این شعر کوتاه را با اشتیاق، در حاشیهٔ این نمایشنامه، در خیال می‌آورد.

چه شیرین است انتظار در کمین، کنار راهی، که تاریکی به دنبال روشنی در آن شتابان است و باران در پی تابستان.

پیک‌های نیک‌پی از افلاک خبر دارند و به من درودگویان، به راه خود می‌شتابند، دلم از شادی در سینه بی‌تابی می‌کند و نفس نسیم جانبخش است!

از سحر تا شام در آستان خانه می‌مانم و می‌دانم که عاقبت لحظهٔ نیکبختی خواهد رسید و من بی‌نا خواهم شد.

بر روی آن لحظه می‌خندم و ترانه می‌خوانم به تنهایی، در انتظار آن لحظه نسیم مشکین است و برای من نویدها دارد.

در رشته اشعاری که این شعر جزو آن است همهٔ اشکال انتظار، یا بهتر است بگوییم همهٔ شیوه‌های آن وصف شده‌اند و بعضی بندها، با نوایی چنان دلچسب مرتعشند که دل مرا گاه با بعضی نغمه‌های شومان معطر می‌کنند و گاه با آریایی از کانتاتی از باخ: (اشعار ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۰ از این شماره‌اند).

گاهی مثل این است که انتظار، انتظار دل‌داده‌ای است اما بعد دوباره رنگ عرفان می‌گیرد و به سرگشتگی می‌ماند (مثل شعر ۴۱).

در بعضی از این اشعار یک ضمیر مؤنث ناگهان به ما هشدار می‌دهد که زنی است که سخن می‌گوید، اما از آنجا که هیچ نشانی از آغاز یا انجام سخنش خبر نمی‌دهد - و در زبان انگلیسی جنس، یعنی زنی یا مردی متکلم مدتی طولانی‌تر و پیگیرتر از فرانسه، که مطابقت‌های دستوری بیشتر است - ممکن است پوشیده بماند - مترجم گاهی بلا تکلیف می‌ماند. ولی در حقیقت روح است که ترانه‌خوان است و از بند جنس آزاد.

سحر بود که از صدای خش‌خشی لطیف دانستم که بزودی به کشتی خواهم نشست، تو و من تنها، و هیچ تنابنده‌ای در دنیا، هرگز چیزی از این سلوک بی‌پایان و از هدف آزاد ما نخواهد دانست.

بر این اقیانوس بیکران، اشعار من، دیدهٔ دل به لبخند بی‌صدای تو دوخته، خواهند بالید و به بلندی نغمه‌هایی تعالی خواهند یافت به آزادی موج و از بند کلمات آزاد.

آیا وقت آن هنوز نرسیده است؟ اینجا در انتظار چه مانده‌ایم؟ نگاه کن که شب بر ساحل فرو نشسته است و در پرتو رو به زوال غروب مرغ دریایی به آشیانهٔ خود بازمی‌پرد.

آیا وقت آن نیست که شرع برافرازیم و زورق ما با واپسین پرتو شامگاه در پشت پردهٔ شب ناپدید شود؟

زیرا می‌دانید که سفری که صحبت آن است سلوکی عارفانه است یا شاید از آن گونه، که این سخن را بر زبان بودلر گذاشت:

ای مرگ، این ناخدای پیر، وقت آن رسیده است، که شرع برافرازیم!

و با احساسی، که البته با احساس بودلر شباهت بسیار ندارد، شگفت‌انگیزترین و زیباترین اشعار را از دل تاگور شکوفانیده است که بزودی خواهد آمد.

و به این ترتیب ما عنقریب به قلب کتاب می‌رسیم. به قدری قطعه‌ها و اشعار پیرامونی را کنار زدیم که جز اشعار وداع با زندگی و البته اشعار عرفانی، چیزی در برابر خویش ندارم.

با این همه پیش از پرداختن به این اشعار می‌خواهم دو سرود را که نثار نور کرده است در برابرتان نهم که چنان زیباوند که فراموش‌ناشدنی. اینها در کتاب از هم دور افتاده‌اند اما چنین می‌نماید که باید در کنار همشان نهاد.

روشنی! روشنی کجاست؟ ای کاش با پرتو سرخ‌رنگ هوس جان گیرد و بفرورد! اینک چراغ، اما فریاد، رقص شعله کجاست - دریغا، ای دل، این است سرنوشت تو؟ وای، که مرگ برای تو صد بار شیرین‌تر از این زندگی است.

فلاکت بر درت می‌کوبد. پیام آورده است که ارباب بیدار است و تو را به هماغوشی می‌خواند، از ورای ظلمت شب.

آسمان را ابر گرفته است و باران بند نمی‌آید. نمی‌دانم چیست که در من سر می‌کشد، نمی‌دانم از من چه می‌خواهد.

پرتو آبی آذرخشی بر دیده من پرده‌ای سیاه‌تر می‌اندازد و دل‌م کورمالان کوره‌راهی را می‌جوید که نغمه شب مرا به سوی آن می‌خواند.

روشنی، آه روشنی کجاست؟ ای کاش با آتش سرخ هوس جان گیرد و بفرورد. می‌غرد و باد صفیرکشان در فضا فرا می‌جهد. شب روی به قیر شسته است. مخواه که ساعتها در تاریکی جاری باشند. شعله چراغ عشق را با زندگی رقصان دار.

\*\*\*

روشنی، ای فروغ من، که جهان را سرشار می‌داری! ای بوسه دیدگان، ای شیرینی‌بخش دل، ای نور!

وای که روشنی در کانون زندگی‌ام می‌رقصد. ای دوست، عشق من زیر مهر نور ترانه‌خوان است. آسمانها آغوش می‌کشیند، باد فرا می‌جهد، خنده‌ای جهان را سیر کرده است.

بر اقیانوس نور دلدار من پروانه‌وار بال می‌زند. تارک امواج نور از سوسن و یاسمن درخشان است.

نور، ای دوست، بر سینۀ ابرها غبار طلا می‌پاشد و گوهر بسیار می‌افشانند.

موج شادی، ای عشق من، برگ برگ جنگل را به رقص می‌انگیزد. سروری بی‌پایان، شط آسمان کرانه‌ها را غرقه ساخته و سیل شادی همه‌جا جاری است.

البته این دو قطعه قرینۀ یکدیگرند و می‌شود گفت که طبیعی است که جای آنها را به هم نزدیک بدانیم. اما نه، جای درست آنها همان است که در کتاب است! اولی سرشار از اضطراب است، میان اشعاری که روح نگران و مترصد و از اشتیاق بی‌تابی را وصف می‌کنند، که خدا را در این سوی ظواهر می‌جوید و به این معنی هنوز به پیوند کامل با ذات او دست نیافته است، حال آنکه دومی سرود پیروزی جان سرشار از وجد است و از خدا لبریز.

راز این شادی از زندگی مرتعش چیست که همچون انگبینی جاری و چون آب درخشان است، آفتاب‌وار می‌درخشد و گرما می‌بخشد؟ چیست این حقیقتی که غذای جان است و در عین حال سرمستش می‌دارد؟ آیا میوه حکمت برهمنان است؟ آیین ویشنوست؟ نه! راز این شادی، عشق

به این حکمت است. عشق به این آیین است، زیرا چنانکه در مقدمه کتابی که در سه‌پایش در آن گردآمده‌اند می‌گوید: برای غربیان که متون مقدس هند را می‌آموزند اهمیت این متون از قدمت آنهاست و لذت حاصل از آنها به لذت باستان‌شناسان می‌ماند. برای ما اما اهمیت‌شان حیاتی است.

آنچه تحسین مرا برمی‌انگیزد، آنچه دلم را از اشک و خنده لبریز می‌کند، روح‌افزایی سوزان از اشتیاق این شعر است که تعلیمات برهمایی را - که ممکن بود خردبنیاد یا زیاده‌ذهنی شمرده شود - به صورت چیزی از شوق مرتعش و در تپش درمی‌آورد، مانند شرح شهود مسیح در گفته‌های پاسکال:

«ای کاش که همه الحان وجد در برترین سرود من درهم آمیزند - وجدی که با آن زمین عصاره جان خود را در سیل سبزینه بیرون می‌ریزد، وجدی که بر عرصه فراخ گیتی توأمان مرگ و زندگی را در رقص می‌دارد، وجدی که توفان را می‌خروشانند - و آن وقت خنده‌ای هرچه را که زنده است بیدار می‌کند و تکان می‌دهد، وجدی که خاموش، در جام سرخ نیلوفرین درد آرمیده است و عاقبت وجدی که آنچه دارد بر خاک می‌افشانند و با چنان بیخودی که خود از آن بی‌خبر است.»

این شادی، خودبه‌خود از احساس زندگی عالم وجود، از احساس شرکت در این بزم افلاکی زاده می‌شود.

همان شط زندگی که شب و روز در عروق من جاری است دنیا را نیز سیر می‌کند و با تپشی آهنگین رقصان است.

همین زندگی است که وجود خود را از زیر فرش خاک به صورت شاخه‌های بی‌شمار سبزینه بیرون می‌فشانند و به صورت امواج آتشین برگ و گل می‌شکوفانند.

همین زندگی است که جذر و مد اقیانوس زادن و مرگ گهواره‌وار آن را می‌جنبانند.

من اندامهای خود را با این زندگی جهان‌گیر سرفراز می‌بینم و به خود می‌بالم زیرا تپش عالمگیر زندگی قرن‌ها را در همین لحظه در خون خود رقصان می‌یابم.

اینجا بیش از همه چیزی شبیه به حکمت وحدت وجود می‌بینیم. همان احساسی که بیان دل‌انگیز آن را در تک‌سرایی اوایل بخش دوم فاوست می‌خوانیم:

زندگی با شوری تازه می‌تپد، تا به پارسایی بر صبح ائیرین سلام گوید. تو نیز ای خاک، امشب به قرار گذشته‌ات با طراوتی تازه در پای من می‌تپی و هم‌اکنون داری مرا با شوری شدید فرا می‌گیری. تصمیمی توانمند در من برمی‌انگیزی تا تلاش خود را به سوی والاترین زندگی همچنان ادامه دهی.

وانگهی، خود فاوست، در پایان این تک‌سرایی، آبشاری از کوه فروغلتان را تماشاکنان می‌گوید:

از فرودی به فرودی فرو می‌ریزد و هر لحظه به هزاران و هزاران شاره پراکنده می‌شود و کف بر کف می‌افشانند و خروش خود را به هوا می‌فرستد و رنگین‌کمان بی‌قرار، با رنگهای گوناگونش چه شاهوار از این غوغا زاده می‌شود و خم می‌پذیرد، با عمری متغیر و بی‌قرار، گاهی به پاکی رسم شده و گاه در هوا محو گشته، و غبار پُرتراوت آب را به اطراف گستران. اینجاست آبگینه توان آدمی. در آن بیندیش تا روشن‌تر دریابی! این پرتو رنگین نمودار زندگی است.

**ادامه مطلب در شماره ی ۵۳ مجله آئینه هند**





کبوتر بازی به عصر امپراتور مغول، اکبر شاه برمی گردد و در عهد حکومت جهانگیر شاه رونق داشت. کبوتربازان از نقاط دور مانند مصر و بغداد در دربار جهانگیر گرد آمده بودند.

بعد از یک ماه تربیت کبوترها آماده می شوند. در حالی که ما حرف می زدیم، ندیم در توری را باز کرد و هر دوی مان خزیدیم تو. در داخل ردیف های کبوتردان بود و روی هر کدام کبوتری با رنگ متفاوت نشسته بود. او آنها را نشان می داد و می گفت: "این 'لال بهان' است و این 'آگراشاهی' و به همین شکل انواع دیگری را معرفی کرد. او گفت: "من نود کبوتر دارم و برای نگه داری آنها هر ماه سه هزار تا چهار هزار روپیه خرج می شود. در تابستان برای خنک داشتن آنها از حصیرهای خَس استفاده می کنیم و دور قفس قرار می دهیم و برای تغذیه بادام می دهیم. در زمستان روغن حیوانی می دهیم و غذاهایی که تاثیرشان گرم است. اگر مریض می شوند معالجه می کنیم."

پشت بام های اطراف پر از کبوتر باز بود و هر کدام به شیوه خاص خود سوت می زد. خیلی از کبوتران مانند لکه های کوچک ابر آسمان مقابل مناره را پر کرده بود. ندیم یکی از آن لکه های ابر را شناسایی کرده گفت: "آنها مال مَلّاجی هستند. شکل کبوترها را می تواند فقط با دیدن رنگ چشمان شان تشخیص دهد. ما همچنین حلقه های رنگی را دور پاهای شان قرار می دهیم، نگاه کنید به آن حلقه های نارنجی."

اکنون زمان آن بود که مسابقه ای انجام گیرد و نمایش این امر به عمل آید که در آسمان کبوتران چه کسی فرمانروایی می کرد. ندیم پایش را بر زمین کوبید و همه ی شان چرخیدند. ضمناً دسته ی کبوتران مَلّاجی در اطراف مسجد بالا و پایین می رفتند. هر دو دسته گاهی نزدیک می شدند ولی هرگز تلاقی نمی کردند.

شکیل گفت: "مَلّاجی هیجان زده نیست ولی وقتی ما کبوترهای جدیدمان را به پرواز درآوریم هیجان زده خواهد شد." ندیم کبوترهای جدید را از قفس بیرون آورد و در کمتر از یک دقیقه آنها بر فراز خانه ی مَلّاجی پرواز می کردند. این دفعه دو دسته ی کبوتران در هم آمیختند. تا چند دقیقه آنها بر فراز خانه های گلی و درختان می چرخیدند، شیرجه می رفتند و بالا پایین می شدند.

ناگهان در گروه این افراد پیچ مرموزی راه افتاد. شکیل هیجان زده گفت: "کاله گانده دار (Kale gandehdar) آمده است." من به بالا نگاه کردم و دیدم که دسته ی کبوتران مانند هواپیما به سوی پشت بام فرود می آیند. ندیم و شکیل داد و فریادشان را نرم و ملایم ساختند.

در عقب کبوتری فوق العاده وجود داشت. ندیم لحن خود را نرم تر ساخته از کاله گانده دار مَلّاجی دعوت می کرد و التماس می کرد: "بیا، بیا،







آی، آی." درست زمانی که دسته‌ی کبوتران یک برگشت نهائی انجام داد، کاله گانده‌دار دو دل شد و ندیم صدایش را قطع کرد. در آن زمان کبوتر مَلاچی چرخ می‌زد و به سوی خانه‌اش پرواز کرد. شکل گفت: "غریبه‌ای در دسته کبوتران نمی‌نشیند و دو دل شده تکان می‌خورد." اکنون خورشید به رنگ آهن گداخته درآمده فرو رفتن در افق را آغاز کرده بود. وقتی که از نردبان فکسنی پائین آمدم. فهمیدم که چرا کبوتربازی هنوز هم برای مردم دهلی قدیم یک عشق است.

● منبع: مجله انگلیسی India Perspectives ، شماره مارس - آوریل ۲۰۱۳ م.



## آمیتاب باچان

در هفتاد سالگی سوپرستار جاودانه‌ی، هند هم برای جوانان یک نماد است و هم یک سرمشق برای بزرگسالان

متن: آنا ام.ام.وتیکاد ( Anna MM Vetticad )

شبکه اجتماعی سایت تویتر در ساعات اولیه‌ی ۲۸ اکتوبر، زمانی که گروه‌های طرفداران او همانند هر روز منتظر پیامی از جانب او بودند را بدست آورد.

● تی ۹۱۴ (T914): " اگر فکر می‌کردید که من نمی‌آیم ... شما منتظر چیزی هستید .... از سرکار در KBC و جایزه‌ی دیگری برای بهترین اجرا کننده‌ی KBC برگزیدم. "

و بعد از آن :

● تی ۹۱۴ (T914): " اکنون باید شماها را ترک کنم !

اگر شما این را باور دارید که مسن بودن باعث رد صلاحیت برای نمادی بودن برای جوانان است، پس شما آمیتاب باچان را نمی‌شناسید. هنرپیشه‌ای که به تازگی ۷۰ ساله شده است مجموعه‌ی قابل تحسینی از کارهایی از دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی دارد که هنوز هم در ذهن عوام زنده است ولی او بیشتر از این موقعیت نمادین دارد. بازیگران دیگر کارهای برجسته‌ای داشته‌اند ولی هیچ کدام طرز ماندگاری که او در هند داشت را نداشته‌اند. فولکلور بالیوود تشکیل شده است از سطوح قدرت او و خاطرات فراوان و بی‌شمار او در این سن. ولی دید بهتری را می‌توان با مشاهده‌ی جذابیت ادامه دار او در نظرهایی که در



هنوز باید بلاگها را بنویسم و فیس بوک بروم .... هم اکنون ۳:۴۰ بامداد شده!! دوستدار شما و شب‌بخیر..."

"تی ۹۱۴" نشان دهنده‌ی دنیای منحصر به فرد این سوپرستار است، جایی که نوشته‌های او شماره‌گذاری شده‌اند تا تعداد روزهایی که تویت نوشته را مشخص کند. KBC همان برنامه‌ی " کی می‌خواهد کروپاتی شود (Kaun Banega Crorepati) که نسخه‌ی هندی " کی می‌خواهد میلیونر شود؟ است، برنامه‌ای که حرفه‌ی تنزل یافته‌ی باچان را وقتی که او دوازده سال پیش شروع به اجرا کردن کرد را جان بخشید. آری در ساعت ۳:۴۰ بامداد وقتی که کار او با تویت نوشتن تمام شده بود، او برای نوشتن بلاگ و سرزدن به فیس بوک قبل از رفتن به رختخواب اقدام کرد.

به نظر می‌رسد که هیچ رازی در آمیتاب باچان بودن نیست. خیلی ساده است: حتی امروز نیز او سخت کوش‌تر و پربازده‌تر است، پر انرژی‌تر از خیلی از تین‌ایجرها، و بیشتر از خیلی از همکاران جوانش علاقمند به فناوری و رسانه‌های جدید است.

آمیتاب با واقعیت به اندازه‌ی کافی در تماس هست که هر زمان لازم باشد مسیر خود را اصلاح کند. او جوانان را در انجام کارهایی





که آنها می توانند بهتر انجام دهند، کنار نمی گذارد و سن و تجربه‌ی او تا حد زیاد قسمتی از شهرت حرفه‌ای او است. در حالیکه تبدیل شدن او به عنوان مجری پدرا نه در برنامه‌ی KBC موفقیت بزرگی بوده و از سال ۲۰۰۰ میلادی در تعدادی فیلم‌های موفق بازی کرده است اما فیلم و اجراهای بیشتری بوده‌اند که در دهه‌ی پیش توسط منتقدین به باد انتقاد گرفته شد. و توسط بینندگان رد شده است. هر چند در تمام این این فراز و نشیب‌ها مهارت حرفه‌ای و ارتباط او هرگز زیر سؤال نبود.

اگر باچان اینقدر خود ساخته نبود هیچ کدام از اینها امکان پذیر نبود. یادآوری‌های دائم این که در صورت دیگر چه می شد، از زندگانی های بعضی از همکاران صنعت فیلم به او می رسد....

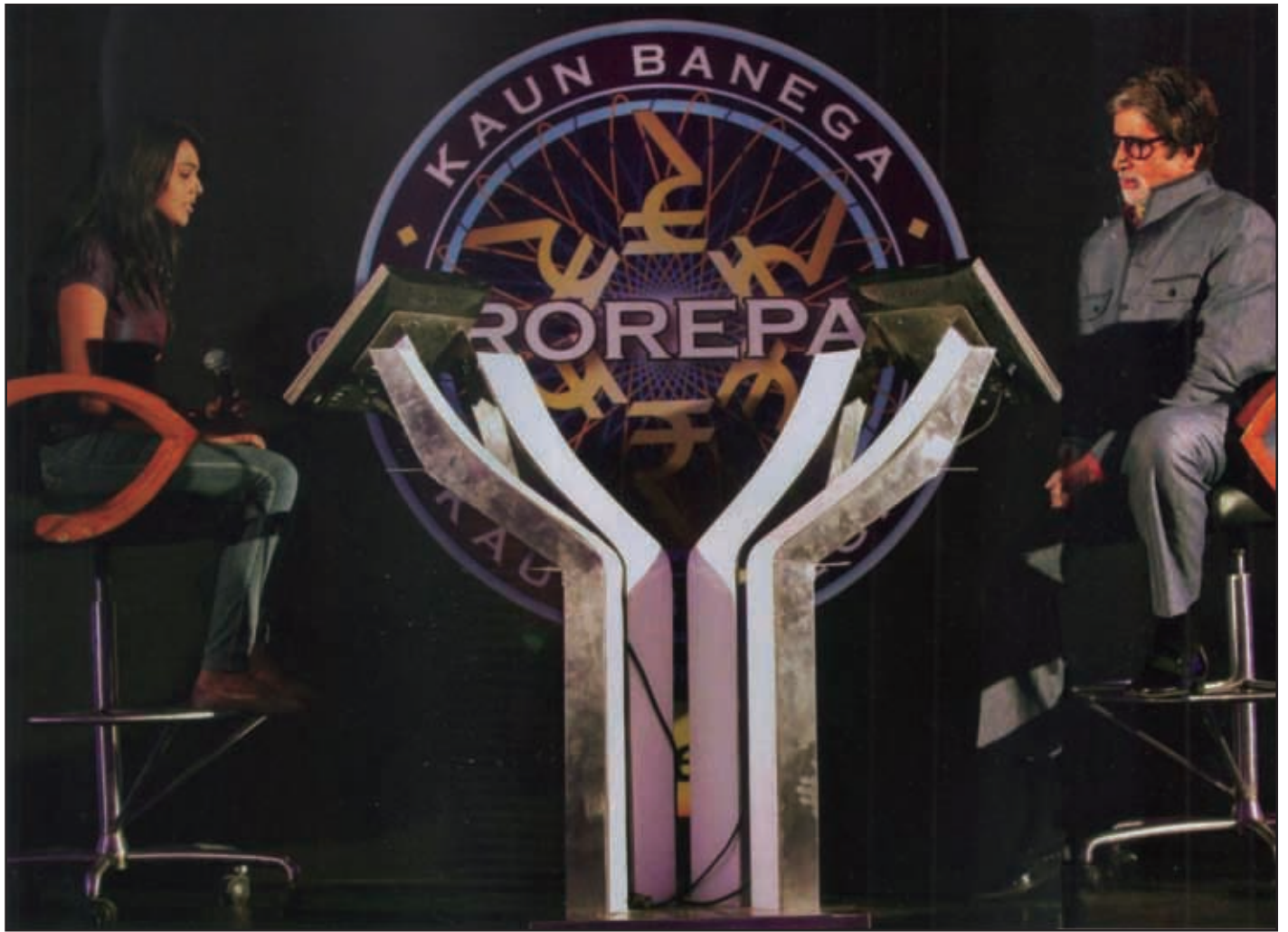
خاطره تلخ دیدن آخرین فیلم دیوانه‌اند افسانه‌ای در یک سالن خالی در سال قبل به ذهن من می آید که اگر به خاطر تحقیق درباره‌ی کتابم واجب نبود اصلاً به آن اهمیت نمی‌دادم. آنند در چند دهه‌ی آخر زندگی خود فیلم‌هایی را تهیه و کارگردانی و در آنها بازی کرد که تقریباً هیچ بیننده‌ای و حتی توجه کمتر رسانه‌ها را جلب کرد. باچان از طرف دیگر با وجود موفقیت غیر قابل مقایسه خود انگشت خود را بر روی نبض عامه مردم و رسانه‌ها گذاشته است.

در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، باچان در هر نقش ممکن گیشه را در نوردید چه تجسم قهرمان اکشن باشد و چه عاشق غم انگیز یا متفکر نگران. درگیری‌های روی صحنه‌ی او با مقامات منعکس کننده‌ی سرخوردگی و ناامیدی هند با نظام حاکم، سه دهه بعد از اینکه استعمارگران را بیرون راندیم، بوده است. در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی اگر چه به نظر می‌رسید که سن و کلیشه‌های بالیوودی زنگ ناقوس مرگ را برای یک حرفه‌ی تحسین برانگیز به صدا درآورده. صنعت فیلم سازی تلاش کرد تا او را بیش از لقب "مرد جوان خشمگین" که به او داده شده بود... خوب... وقتی که مرد جوانی بود، ببیند. بنابراین او دهه‌ای را با جنگیدن در همان دعوای قدیمی در فیلم‌ها، عشق بازی با بازیگران زنی که می‌توانستند به اندازه‌ی سن دخترش در زندگی واقعی باشند و حتی بدتر از آن بازی کردن در نقش های مردانی که از سن واقعی او کمتر بودند، گذراند. بیندگانی که قبلاً او را تحسین می‌کردند، تغییر کرده و باچان دچار شکست‌های پی در پی در گیشه شد. یک انسان کوچک‌تر مبهوت می‌شد ولی آمیتاب باچان چنین انسانی نبود.











این هنر پیشه اکثراً در نجوهای همکاری و خیلی آشکارتر توسط جراید به تکبر متهم شده است ولی هیچ کس منکر آن نیست که او از اشتباهاتش درس می‌گیرد. در آستانه تغییر قرن جدید او تظاهر به جوان بودن را کنار گذاشت و اجازه داد که موهایی جوگندمی‌اش نمایان شود و نقش یک مدرس بزرگسال را در یک فیلم بازی کرد و ریسکی را که هر هنر پیشه مطرح هندی در آن زمان از آن سرباز می‌زد قبول کرد و مجری تلویزیون شد. امروزه باچان گولی در میان هنرپیشه‌های مطرح هندی است که طرفدارانی از هر نسل را دارد. او بالیوود را تشویق کرد تا نقش‌های اصلی برای شخصیت‌های مرد مسن بنویسند. (نه هنرپیشه‌های مسنی که تظاهر به جوان بودن می‌کنند) و در حال حاضر او یکی از پردرآمدترین نمایندگان نوع خاص هند است. او همه‌ی این کارها را با وجود جنگیدن علیه مشکلات سلامتی از زمان تصادف نزدیک به مرگ او در سال ۱۹۸۲ و بیماری میاستنیا گراویس (myasthenia gravis) که بیماری نادر است و بالقوه باعث غیر فعال شدن ایمنی ماهیچه‌های عصبی می‌شود، انجام می‌دهد.

او مردی است که همکار جوانم در KBC روزی بر روی فیس بوک نوشته‌بود: "...حتی یکبار نیز به ذهن من خطور نکرد که حرفه‌ای ترین، پرتلاش‌ترین، پر انرژی‌ترین، آماده‌ترین، هوشیار، جذاب، فصیح‌ترین، بانزاکت‌ترین، بذله‌گوترین، جاذبه‌دارترین شخص در صحنه‌ی KBC، ارشدترین فرد در زیر آن سقف بود!! اگر در سن ۷۰ سالگی من فقط نیمی از این چیزها باشم حتی برای چند ساعت از روز و چند روز در ماه خود را یک الهه خواهم خواند. پس تمامی عناوینی که به قبراقتربین هفتاد هشتاد ساله‌ی هند داده می‌شود که بیگ‌بی (The Big B)، صنعت فیلم یک نفره، بزرگترین سوپرستار هند از جمله‌ی آنها هستند می‌بایست این دو لقب را هم اضافه کرد: نماد جوانان و الگویی برای افراد مسن در کشوری که چنین الگوها بسیار کم هستند.

● آننا ام.ام. وتیکاد نویسنده‌ی "ماجراهای یک منتقد جسور فیلم" (The Adventures of an Intrepid Film Critic) است. او را می‌توان در تویتر به آدرس @annavetticad یافت.

◆ منبع: مجله انگلیسی India Perspectives، نوامبر-دسامبر ۲۰۱۲م.



## برنامه فارسی رادیو دهلی

برنامه صبح از ساعت هشت و نیم تا نه به وقت تهران، روی امواج کوتاه ۱۹ متر برابر با ردیف های ۱۱۷۳، ۱۵۷۷۰ و ۱۷۸۴۵ کیلوهرتز

- ۸/۳۰ آغاز برنامه
- ۸/۳۱ یک آهنگ هندی / تلاوت قرآن مجید (روزهای جمعه)
- ۸/۳۵ اخبار هند و جهان
- ۸/۴۵ برنامه ترانه های فیلم هندی / برنامه روحانی (پنج شنبه ها)
- ۹/۰۰ برنامه ترانه غیر فیلمی (جمعه ها) / برنامه ترانه فیلم های قدیم (شنبه ها)

برنامه شب از ساعت ۲۰/۴۵ تا ساعت ۲۳/۰۰ به وقت تهران روی امواج کوتاه ۳۰ و ۴۱ متر برابر با ۷۱۱۵، ۹۹۰۵ و ۱۱۵۸۵ کیلوهرتز

- ۲۰/۴۵ آغاز برنامه
- ۲۰/۴۶ آهنگ هندی / تلاوت قرآن مجید (جمعه شب ها)
- ۲۰/۵۰ اخبار هند و جهان
- ۲۱/۰۰ ترانه فیلم هندی
- ۲۱/۰۵ تفسیر روز
- ۲۱/۱۰ موسیقی اصیل هندی
- ۲۱/۱۵ بررسی جراید هند
- ۲۱/۲۰ گفتار (یک شنبه و سه شنبه) / برنامه ادبی (دوشنبه ها) / گل های رنگارنگ (چهارشنبه شب ها) / برنامه قوالی (پنج شنبه شب ها) / برنامه سرودهای محلی (جمعه شب ها) / جهان سینما (شنبه شب ها) / بررسی فیلم ها - برنامه راجع به یک شخصیت فیلم هندی
- ۲۱/۳۰ برنامه قوالی و برنامه نوای هند (یکشنبه شب ها) / برنامه ترانه های یک فیلم هندی (سه شنبه شب ها) - ترانه یک هنرمند (شنبه شب ها)
- ۲۱/۴۰ برنامه غزل (پنج شنبه شب ها)
- ۲۱/۵۵ برگزیده اخبار
- ۲۳/۰۰ پایان برنامه

اگر مایل باشید مکاتبه کنید می توانید نامه های خود را به یکی از دو نشانی زیر ارسال دارید:  
رئیس بخش فارسی رادیو دهلی  
توسط سفارت هند - تهران، خیابان میرعماد، شماره ۲۱

Incharge

Persian Unit, External Services Division, All India Radio, Room No. 515, New B' Casting House, Sansad Marg, New Delhi - 110001 India

## اطلاعیه

بدین وسیله به اطلاع می رسد که رادیو و تلویزیون سراسری هند برنامه اخبار خود را به صورت آنلاین آغاز کرده اند.  
وب سایت ها از قرار زیر است :

<http://www.newsonair.nic.in>

<http://www.newsonair.com>

ویژگی خاص این وب سایت ماهیت چند زبانه آن است. بازدید کنندگان می توانند نه تنها برنامه های خبری را به زبان های انگلیسی و هندی بلکه به شانزده زبان منطقه ای از جمله پنجابی را نیز گوش دهند. به غیر از اخبار فرمت شنیداری مزیت استفاده از صورت ساده و استاندارد زبانهای مربوط را دارد که می تواند برای نوآموزان و مشتاقان زبان سرمشق باشد.  
امیدواریم که این وب سایت ها برای دوستداران هند و کسانی که زبانهای هند را می آموزند مورد علاقه فراوان خواهد بود.

# Āina-i-Hind

A Bimonthly Publication of Press and Cultural Section of Indian Embassy (Tehran)

No. 52, June-July 2013

